

قحطی بزرگ سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۹

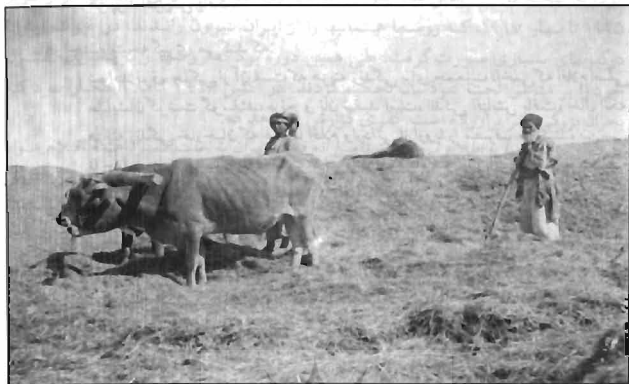
محمدقلی مجد

مترجم: معصومه جمشیدی

مطلب حاضر ترجمه نصلهای دوم و سوم کتاب قحطی بزرگ و مرگ و میر در ایران^۱ در سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹، اثر محمدقلی مجد است. فصل دوم کتاب با عنوان «قحطی بزرگ سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۹، بررسی اسنادی» به مطالعه قحطی از تاریخ ایران می‌پردازد که در آن قحطی همراه با تأثیرات سوءجنگ جهانی اول در ایران به فاجعه بزرگی بدل شد، و در پی آن هشت تا ده میلیون نفر از جمعیت کشور به کام مرگ فرورفت. این واقعه زمانی صورت گرفت که ایران در اشغال نظامی انگلیسیها به سر می‌برد، و این کشور نه تنها تلاشی برای کاهش عواقب قحطی نکرد، بلکه با خرید عمده گندم و مواد غذایی داخلی، کوتاهی در وارد کردن آذوقه از هند و عراق، منع واردات مواد غذایی از ایالات متحده و پرداخت نکردن درآمدهای نفتی بر شدت بحران افزود. نویسنده اعتقاد دارد نکته مهم درباره این برمه از تاریخ کشور آن است که حقایق مربوط به آن پنهان و ناشناخته مانده؛ از این رو با استفاده از منابع و اسناد به روشن ساختن زوایای آن پرداخت است. عنوان فصل سوم «مرگ و میر واقعی، کاهش جمعیت ایران در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۹» است که در آن چگونگی کاهش چهل درصد از جمعیت ایران به دلیل قحطی و بیماریهای ناشی از سوء تغذیه، و نیز تلاش مفسران بریتانیایی در وارونه جلوه دادن حقایق مورد بررسی قرار گرفته است. ترجمه دو فصل فوق به دلیل ارتباط و پیوستگی موضوع در یک جا گنجانده شده است.

۱. Majd, Mohammad Gholi. 2003. *The Great Famine and Genocide in Persia 1917-1919*, Universitypress of America.

قحطی سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ ایران است که از حمله مغول در قرن سیزدهم میلادی بسیار فراتر رفت. همان‌طور که اشاره شد، این واقعه یکی از مصائب بزرگ تاریخ ایران است که درباره آن مطالب اندکی نوشته شده و حتی کمتر شناخته شده است. خشکسالی سال ۱۹۲۵ این نگرانی را ایجاد کرد که مبادا وقایع سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ تکرار شود، و والاس اس. موری کاردار سفارت آمریکا را بر آن داشت تا چنین بنویسد: «اکنون ایران در خطر رویارویی با موقعیتی است که در سال ۱۸-۱۹۱۷ پیش آمد و به علت خشکسالی و نابودی محصولات به توسط ارتشهای متجاوز، کشور دچار قحطی شد و چنانکه برآورد می‌شود یک سوم از جمعیت خود را از دست داد.»^۲ من، ناباورانه و با اعتقاد به اینکه حتماً باید اشتباهی رخ داده باشد، تحقیقات دقیقی در اسناد وزارت خارجه ایالات متحده مربوط به ایران طی سالهای جنگ جهانی اول صورت دادم. اسناد بسیار غنی و دست‌نخورده هستند. همچنین از این واقعیت که تاریخ ایران در طول جنگ جهانی اول در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است، شگفت‌زده شدم. تعجب‌آورتر اینکه قحطی سال ۱۹۱۷-۱۹۱۹ عملاً ناشناخته مانده است. دریافتیم که اظهارات موری مبنی بر آنکه ایران یک سوم جمعیت خود را از دست داده تا حدودی دست پایین گرفتن قضیه است. حقیقت بدتر از آن بود. در این مقاله به بررسی قحطی و طول مدت آن با تکیه بر اسناد می‌پردازم. منابع اولیه این تحقیق اسناد وزارت خارجه آمریکا و گزارشهای مطبوعات ایران است. منابع دست دوم عبارت‌اند از خاطرات و مشاهدات افسران نظامی بریتانیا در ایران که مفیدترین آنها یادداشت‌های سرلشکر ال. سی. دانسترویل، فرمانده نیروهای بریتانیایی در غرب و شمال ایران در سال ۱۹۱۸، خاطرات سرگرد ام. ایچ. داناهاو، افسر اطلاعاتی وابسته به نیروی دانسترویل، و سرلشکر سر پرسی سایکس، فرمانده نیروهای بریتانیا در جنوب ایران طی سالهای ۱۹۱۶-۱۹۱۹ است. با توجه به اینکه گزارشهای انگلیسیها به توسط شاهدان دست اول و افرادی که مستقیماً بلافاصله پس از جنگ در کشور حضور داشتند، نوشته شده، این منابع دست‌دوم نیز در حقیقت منابع دست اول به‌شمار می‌روند. منبع مهم دیگر اطلاعات و گزارشهای سرلشکر دلبیو. ای. آر. دیکسن درباره کمربند شرق ایران طی سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۹ است.



۱۴۱-۳۳۲۴

آغاز کمبود مواد غذایی، پاییز ۱۹۱۶

رالف ایچ. بادر، کنسول آمریکا در گزارش مورخ ۲۰ مه ۱۹۱۵، شرح مختصری از وضعیت مواد غذایی تقریباً یک سال پس از آغاز جنگ در اروپا ارائه می‌دهد و تأثیر جنگ را بر بهای کالاهای وارداتی و محصولات داخلی بررسی می‌کند: «پس از آغاز خصومتها در اروپا در ماه اوت گذشته، عملاً واردات کالا به ایران متوقف شد.» بادر سپس این اطلاعات مهم را ارائه می‌دهد:

از این رو، بهای کالاهای خارجی به شدت افزایش یافت، حال آنکه افزایش بهای تولیدات داخلی ناچیز بود. از میان اقلام داخلی که بهای آنها افزایش چندانی نداشت می‌توان به گوشت گوسفند، گوشت گوساله، آرد ایرانی، مرغ و جوجه و میوه اشاره کرد. برنج در جلگه‌های پست شمال در سواحل دریای خزر به عمل می‌آید و بهای آن برای هر پوند از پنج سنت به شش سنت افزایش یافت. بهای شکر برای هر پوند از هشت سنت به ده سنت، قهوه از سی سنت به پنجاه سنت برای هر پوند، چای از ۴۸ سنت به ۸۰ سنت برای هر پوند، آرد محصول اروپا از هفت سنت به ۱۲ سنت برای

هر پوند افزایش یافت.

بادر چنین نتیجه گیری می کند که:

شواهد فوق حاکی از آن است که هزینه زندگی برای جمعیت داخلی که اقلام اصلی غذایشان گوشت گوسفند، برنج و نان سفید است، اندکی افزایش یافت، حال آنکه هزینه زندگی خارجیانی که عمدتاً اقلام وارداتی از اروپا را مصرف می کنند، بین سی تا چهل درصد افزایش یافته است. ذخیره موجود کالاهای اروپایی به تدریج مصرف می شود و انتظار می رود هزینه زندگی افزایش یابد.^۳

به این ترتیب، معلوم می شود که نه ماه پس از آغاز جنگ در اروپا، شش ماه پس از اشغال اهواز و خوزستان از سوی بریتانیا، و پس از درگیریهای بسیار بین روسها و ترکها در آذربایجان، مواد غذایی فراوان بود. تقریباً دو سال بعد از جنگ، یعنی در ژوئیه ۱۹۱۶، جفری کفری، کاردار سفارت آمریکا تا آن زمان در خصوص بهای کالاها در تهران چنین گزارش می دهد: «بهای کالاهایی که وارد می شوند، معمولاً در پایتخت گران است و بهای محصولات داخلی در نتیجه اوضاع پس از جنگ افزایش یافته است.» گزارش کفری به وضوح نشان می دهد که در سال ۱۹۱۶ تورم بالا رفته و نرخ مبادله ارز افزایش یافته است: «با نرخ کنونی مبادله ارز، یک قران معادل ۱۴۳/۰ دلار است. نرخ عادی مبادله یک قران معادل ۰/۰۸۷۵ دلار بوده است.»^۴ اما با فروش جو به قیمت هر پوند دو سنت، در سال ۱۹۱۶ مواد غذایی در فصل درو در کشور نسبتاً فراوان بوده است. این نکته بسیار مهم است زیرا بسیاری از مهم ترین درگیریها در غرب ایران در سرتاسر جنگ فقط از اواخر سال ۱۹۱۵ تا تابستان ۱۹۱۶ بود. پس از آن، اوضاع رو به وخامت گذاشت.

معمولاً از «قحطی سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸» سخن به میان می آید. اما روشن است که بحران غذا از یک سال قبل از آن آغاز شده بود و، چنانکه در ذیل می آید، قحطی تا تابستان ۱۹۱۹ ادامه یافت. ایران از نوامبر ۱۹۱۴، هنگامی که بریتانیا خوزستان را اشغال

3. Bader, report, 891. 5017/2, May 20, 1915.

4. Caffery, dispatch 189 and enclosure, 891.5017/3, July 24, 1916. The prices reported are as follows: sugar, \$.726 per pound; tea, \$.88 to \$ 1.846 per pound; coffee, \$.792 to \$ 1.144 per pound; naphta (from Russia), \$.066 per pound; charcoal, \$.0748 per pound; and barley, \$.022 per pound.

کرد، به صحنه کارزار تبدیل شد. پس از اشغال اولیه تبریز از سوی عثمانیها در ژانویه ۱۹۱۵ تا بهار ۱۹۱۷، که روسها عثمانیها را از ایران بیرون راندند، در غرب ایران درگیریهایی بسیاری صورت گرفت. طی همین دوره بود که روسها و بریتانیاییها کنترل خود را بر مناطق تحت نفوذشان تحکیم کردند. در اکتبر ۱۹۱۶ کاملاً آشکار بود که بحران بزرگی سر برآورده است. کفری گزارش می‌دهد که:

مفتخرأ به اطلاع می‌رسانم: تأمین آذوقه در تهران به علت کمبود همه اقلام مواد غذایی، بالاخص، گندم، جو، برنج، یونجه و گاه اکثرون دارد به بحران مهمی تبدیل می‌شود، قیمتها به صورت خارق‌العاده‌ای افزایش یافته و مردم تنگدست شدیداً تحت فشار هستند. مردم ساعتها در صف نانوائی می‌ایستند تا نانی با کیفیت بد را به بهای گزاف خریداری نمایند. نانوائیان از جو و غلات دیگر به جای گندم در تهیه نان استفاده می‌کنند.

او می‌افزاید:

بهای شکر در هر پوند به یک دلار و سی و پنج سنت رسید. انواع علوفه کمیاب است و چیزی هم که می‌توان تهیه کرد، معمولاً از کیفیت نازلی برخوردار است. اوضاع در مورد بها و کیفیت زغال‌سنگ و زغال‌چرب و نفت به همین صورت است و بنزین نایاب است.

او در نتیجه‌گیری خود می‌آورد که: «وضع خرید و فروش دارو حتی بدتر از این است. در تهران یافتن مواد مربوط به این صنعت غیرممکن است.»^۵ کفری، یک هفته بعد، بار دیگر در خصوص بحران در شرف وقوع چنین گزارشی می‌دهد:

مفتخرأ به اطلاع می‌رسانم که مسئله تأمین نان در تهران بسیار جدی شده است، زیرا میزان گندم موجود در پایتخت برای تأمین مایحتاج مردم بسیار نا کافی است. از آنجا که مردم عمدتاً از نان محلی و پیوارتزا می‌کنند، مسئله برای آنان بسیار حیاتی است.

بلوآهایی به سبب کمبود نان صورت گرفت: «دیروز، شورشهایی در شهر صورت گرفت که شرکت‌کنندگان اصلی آن زنان بودند، و مردم به عمارتی که به محل وزارت داخله است، هجوم بردند.» کفری در ادامه می‌افزاید: «دولت قول داده برای مرتفع ساختن بحران اقداماتی به عمل بیاورد؛ و اگر در این کار موفق نشود، اوضاع بسیار

مصیبت بار خواهد شد.^۶ در پاییز ۱۹۱۷، ایران دستخوش قحطی و برانگیزی شده بود.

گزارشهای اولیه از قحطی

از گزارشهای مطبوعات کاملاً آشکار می‌شود که در تابستان ۱۹۱۷، ایران در آستانه قحطی بود و برداشت محصولات وقفه کوتاهی در این مسیر ایجاد کرد. نشریه ایران مورخ ۱۸ اوت ۱۹۱۷ گزارش می‌دهد که: «به دنبال تلاشهای حکومت، مقادیر بسیاری غلات وارد شهر شده و روز گذشته بهای جو برای هر خروار از سی و پنج تومان به سی تومان رسید.»^۷ این تسکین چندان دوامی نداشت. ایران مورخ ۲۱ سپتامبر گزارش می‌دهد که:

فقدان غلات منجر به بروز قحطی در سرتاسر کشور شده است. تأثیر کمبود غلات در کاشان بیشتر از هر مکان دیگری مشهود است، و هیچ طرحی نمی‌تواند به اوضاع آنجا بهبود بخشد، زیرا حمل غلات از قم و سلطان‌آباد به کاشان ممنوع است، و مازاد محصول غلات این مناطق به مناطق شمالی ارسال می‌شود.^۸

کالدول، در رسوله‌ای تحت عنوان «فقر و مصیبت در ایران» به تاریخ ۴ اکتبر ۱۹۱۷،

چگونگی قحطی فزاینده کشور را در ایران توصیف می‌کند:

مفتخراً به اطلاع می‌رسانم: کمبود مواد غذایی به ویژه گندم و نان در سرتاسر ایران به ویژه نواحی شمالی و تهران و اطراف چنان پر دامنه است که هم‌اکنون پیش از آغاز زمستان محرومیت و مشقت مردم آغاز شده است. تردیدی نیست که زمستان امسال مرگ و گرسنگی مضاعف خواهد شد... حتی در این فصل از سال محصولات غذایی به اندازه‌ای گران هستند که هیچ نسلی چنین چیزی را به خاطر نمی‌آورد؛ فقدان غلات، میوه‌جات و حبوبات واقعاً نگران‌کننده است.

در این گزارش آمده که بهای یک پوند شکر یک دلار است، «گرچه واردات اخیر از هندوستان بهای آن را تا بیست و پنج درصد کاهش داده است.» کالدول صحنه ثانویها را چنین توصیف می‌کند:

انبوه مردم، که از طبقه رعیت هستند، قوت غالبشان نان است و اکنون بهای آن سه

6. Caffery, dispatch 246, 891. 5017/5, October 17, 1916.

7. Caldwell, dispatch 891. 00/917, August 27, 1917.

8. Caldwell dispatch, 891.00/920, October 4, 1917.

برابر شده است، بسیار کمیاب است و ذخیره آن کلاً ناکافی است. در ناانویسیهای عمومی نوبه مردم جمع می‌شوند و منتظر نوبتشان می‌شوند تا نان بخرند و مکرراً ناامید و گرسنه برمی‌گردند. افسران نظمیه برای برقراری نظم و جلوگیری از هجوم ملتِ مُصر و گرسنه در ناانویسیها مستقر هستند. حاصل آنکه چندین آشوب در گرفته و خونها ریخته شده است.

کالدول اقداماتی را که برای آرام کردن اوضاع انجام گرفته، چنین برمی‌شمارد: به منظور بهبود اوضاع، قرار است دولت از محل مالیاتی که عیناً دریافت می‌کند، گندم را ارزان‌تر از آنچه که نانویان از بیرون می‌خرند، در اختیار آنان بگذارد، اما تاکنون این اقدام نتیجه‌ای نداشته است. برای جلوگیری از انبار و احتکار مواد غذایی باید موازین سختگیرانه‌تری اتخاذ شود. مسئولیت کل قضیه به دست ارباب‌کیخسرو شاهرخ از زرتشتیان معتمد کشور سپرده شده، کسی که همه به شخصیت و عدالت او اعتماد بسیار دارند؛ اما اوضاع بسیار ناامیدکننده است.

کالدول چنین نتیجه می‌گیرد: «گدایان چندبرابر شده‌اند و صدها تن از آنان در خیابانها ازدحام کرده‌اند، به صورت اسفباری زاری و گدایی می‌کنند، و گاه در کمال ناامیدی به کسانی که دورشان جمع شده‌اند، حمله می‌برند. اوضاع مشابهی از تمام نواحی، استانها و شهرهای ایران گزارش می‌شود»^۹

در تلگرام مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۱۷ کالدول گزارش می‌دهد که: «در شهرستانها کمبود مواد غذایی به مرحله نگران‌کننده‌ای رسیده و این بدترین محرومیت سالیان گذشته هر روز در حال افزایش است»^{۱۰}

کالدول بار دیگر وخامت اوضاع را در پاییز ۱۹۱۷ چنین توصیف می‌کند: «مفتخرأ، به ضمیمه، فهرستی از بهای خرده‌فروشی محلی برخی کالاهایی که دارای مصرف عمومی زیادی هستند، ارسال می‌کنم. قیمتها به دلار هستند و البته نرخ تبدیل ارز نیز محاسبه شده است.» او می‌افزاید: «با توجه به آنکه هنوز زمستان آغاز نشده است، به طور کلی انتظار می‌رود که این قیمت‌های گزاف بار دیگر افزایش یابند.» کالدول «قیمت کالاهای اساسی تهران را چنین ارائه می‌دهد:

9. Caldwell, dispatch 330, 891.48/31, October 4, 1917.

10. Caldwell, telegram, 891.00/918, October 22, 1917.

گندم هر بوشل^{۱۱} بین ۷ تا ۹ دلار، جو هر بوشل ۵ تا ۶ دلار، آرد هر پوند بین ۰/۵ تا ۰/۶ دلار، سیب هر بوشل بین ۱۲ تا ۱۵ دلار، یونجه هر تن بین ۸۰ تا ۹۰ دلار، زغال هر تن بین ۵۰ تا ۵۵ دلار، هیزم هر تن ۳۰ تا ۳۲ دلار، نفت سفید هر گالن یک دلار و شصت سنت و کفش هر جفت بین هیجده تا سی دلار^{۱۲}.

کالدول در تلگرام مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۱۷، در مورد وخامت اوضاع، چنین گزارش

می‌دهد:

قحطی تمام عیار کنونی که حاصل خشکسالی و جنگ است می‌تواند روزانه به مرگ بسیاری منجر شود. مواد غذایی شدیداً کمیاب، و قیمت‌ها باورنکردنی است. کمک‌های داخلی ناکافی و کمیته‌ها قادر به اصلاح اوضاع نیستند.^{۱۳}

در گزارش دیگری می‌افزاید:

طبقات پایین عمدتاً نان و برنج مصرف می‌کنند. هزینه گندم برای هر بوشل بین پانزده تا بیست دلار است گرچه با این قیمت می‌توان آذوقه‌ای ذخیره کرد. بهای برنج هر پوند بین پنجاه سنت تا دو دلار است و می‌توان مقادیر بسیاری تأمین کرد. این قیمت‌ها البته، نرخ کنونی تبدیل ارز را نیز شامل می‌شود.

او می‌افزاید: «دولت ایران با کمیته امداد محلی متشکل از میسیونرهای آمریکایی و دیگران همکاری می‌کند و در حال تأمین برنج و غلات رایگان و مواد دیگری با دریافت بهای آنهاست.»^{۱۴} همچنین کاملاً مشهود است که مازاد غلات قم و سلطان آباد به شهرهای شمالی نرسید زیرا در اوایل نوامبر ۱۹۱۷، مردم تهران با گرسنگی مواجه شدند. روزنامه ایران مورخ دوم نوامبر ۱۹۱۷ می‌نویسد:

اعضای وزارت خارجه به رئیس‌الوزرا درخواستی داده خواهان دریافت ۳۰٪ حقوق سالانه‌شان به صورت مساعد شده‌اند. آنها مایل‌اند این مبلغ را برای تأمین مایحتاج آنبوه مردم تنگدستی که در شهر هستند، مصرف کنند و یرایشان مسکن، سوخت، غذا و پوشاک آماده سازند زیرا معتقدند که بسیاری از فقرا طی زمستان از سرما و گرسنگی خواهند مرد.

۱۱. هر بوشل تقریباً $\frac{1}{11}$ خروار است.

12. Caldwell, dispatch 337 and enclosure, 891. 5017/6, October 24, 1917.

13. Caldwell, telegram, 891. 48/30, December 10, 1917.

14. Caldwell, dispatch, 353 and enclosures, 891. 48/59, January 15, 1918.

1. Caldwell, dispatch 337 and enclosure, 891. 5017/6, October 24, 1917.

2. Caldwell, telegram, 891. 48/30, December 10, 1917.

3. Caldwell, dispatch, 353 and enclosures, 891. 48/59, January 15, 1918.

این گزارش همچنین حاکی از آن است که:

آقای آلکساندر تومانیانس، بانکدار، بیست اتاق در بازار اجاره کرده تا سی تن از مستحق‌ترین گدایان شهر را در طول زمستان جا دهد. او غذا و پوشاک ضروری را نیز برایشان تأمین خواهد کرد. هم‌اکنون در قزوین هزینه گندم هر خروار ۴۶ تومان و جو ۳۵ تومان است.

مردم اصفهان نیز در قحطی به سر می‌بردند. در نشریه دعد مورخ ۲۲ نوامبر ۱۹۱۷

آمده است:

اخیراً حاکم اصفهان مرفهان و روحانیان اصفهان را در کاخ خود جمع کرد تا طرحی برای کمک به فقرا تنظیم شود. مبلغ ۵۰,۰۰۰ تومان به منظور تأمین مایحتاج فقرا جمع‌آوری شد. از اصفهان گزارش می‌رسد که مردم این منطقه روزانه به ۱۳۰ خروار غله نیاز دارند؛ از این رو، تأمین ۳۱,۰۰۰ خروار غله برای تأمین آذوقه هشت ماه تا زمان خرم‌ن جدید لازم است. اما کل غله موجود در این ولایت حدود ۶,۰۰۰ خروار است. گندم خرواری هفتاد تومان است.

این روزنامه در مورد مناطق دیگر نیز چنین گزارش می‌دهد: «گزارشی از تبریز حاکی از آن است که روزانه چندین نفر به علت گرسنگی در سارجبلاغ از پا در می‌آیند... مردم مشهد و قم نیز به علت نبود غذا به تلگرافخانه‌ها پناه برده‌اند.» اطلاعات در خصوص بهای غذا: «در جلفای آذربایجان هر من ۱۴ قران (حدود هر پوند چهل سنت)» در اینجا قیمت‌ها و اوزان تهران به اوزان استاندارد و قیمت‌ها به دلار تبدیل شده است:

گندم هر بوشل (حدود نه کیلو) ده دلار، جو هر بوشل چهار دلار و هشتاد و پنج سنت، پوسته گندم هر تن چهل و چهار دلار، یونجه هر تن هشتاد دلار، زغال چوب نرم هر تن ۵۰ دلار، ذغال سنگ هر تن ۸۵ دلار، سیب‌زمینی هر بوشل ۵ دلار، برنج هر پوند سی سنت، صابونهای خانگی با کیفیت نامطلوب هر پوند ۵۵ سنت.

دعد مورخ ۲۴ نوامبر می‌نویسد: «حاکم اردبیل به حکومت مرکزی تلگرام مخاطره‌گرد حاکی از آنکه این شهر برای آذوقه شهروندانش تا پایان سال به ۱۵,۰۰۰ خروار گندم نیاز دارد و خواهان مجوز واردات آن از خارج شد.» در آستارا: «بیش از یک ماه است کمبود چشمگیر نان به چشم می‌خورد و افرادی که آرد دارند، منی هشت قران می‌فروشند.» موقعیت در تهران: جلسه کمیته مواد غذایی شب گذشته تشکیل شد. کمیته ۶۰۰۰

کوین نان برای نیازمندان شهر به همین تعداد فراهم کرده است. قهرست اسامی نیازمندان را نظمی تنظیم کرده است. این کوینها را مراکز مختلف نظمی می فرستند تا در میان فقرا همان حوزه توزیع کنند. نشریه دعد در تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۱۷ گزارشی از اوضاع کردستان به دست می دهد:

مدتهاست وضع نان در شهر بسیار وخیم شده است و نان پیدا نمی شود. همه غلات کمیاب اند و مردم نمی دانند گرسنگی خود را چگونه برطرف کنند. روزانه شماری از مردم از گرسنگی می میرند. بعضی معتقدند ظرف دو ماه تمام مردم کردستان از گرسنگی هلاک خواهند شد... هر روز شمار بسیاری از زنان و مردان از گرسنگی می میرند. روسها تمام جو را برای اسبهایشان خریداری کرده اند. برای خرید یک گاو فقط ۵ تا ۶ روبل و برای خرید یک گوسفند بین ۲ تا ۳ روبل می پردازند.

دعد مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۱۷ گزارش می دهد که: «حاکم اصفهان به وزارت داخله تلگرامی مخایره کرده حاکی از آنکه نانوائیها بسته اند و مردم از شدت گرسنگی در حال مرگ هستند.» در تهران: «بسیاری از نانوائیها اکنون بسته هستند. نان نایاب است، مردها، زنان و کودکان در خیابانها می گریند.» دعد روز سی ام نوامبر در خصوص اوضاع همدان می نویسد: «مردم به دولت تلگرام مخایره کرده اند که نان بسیار کمیاب است و افراد بسیاری رو به مرگ هستند. گندم خرواری صد تومان و جو خرواری نود تومان است.»^{۱۵} در کرمانشاه، نانوائان خاک سفید را با آرد مخلوط می کنند. در نامه ای رای داگلاس مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸ از بیمارستان آمریکاییهای تهران به کالدول آمده است: «نامه چند هفته پیش خانم اف. ام. استید از کرمانشاه حاکی از آن است که غلات چنان در شهر نایاب است که نانوائیهای محل خاک سفید را با آرد مخلوط می کنند.»^{۱۶}

قحطی فراگیر

در سال ۱۹۱۸، اوضاع کشور بسیار اسفبار بود. دعد در یازدهم ژانویه ۱۹۱۸ حاوی مطالب زیر است: «به گزارش نظمی طی هفته گذشته پنجاه و یک نفر به علت گرسنگی و سرما در خیابانهای تهران جان باختند.» همین شماره حاوی گزارشی در مورد تلاشهای امداد قحطی در تهران است:

15. Caldwell dispatch, 891. 00/945, December 26, 1917.

16. Caldwell, dispatch 353 and enclosures, 891. 48/59, January 15, 1918.



ژنرال ادموند آبرونساید فرمانده قوای انگلیس در ایران و ژنرال اسمیت به اتفاق محمدولی میرزا فرمانفرما و فیروز میرزا فیروز دو تن از فرزندان عبدالحسین میرزا فرمانفرما (۱۳۷-۵۰۰ف)

تا پایان ماه دسامبر کمیته مرکزی خیریه (سازمان صددرصد ایرانی) اقدامات زیر را برای تنگدستان صورت داده است: باغ اعتماد حضور را با اتاق و وسایل کافی و گرما برای فقرا در نظر گرفته؛ باغ دیگری برای زنان فقیر و کودکان تأمین کرده؛ به هزار نفر پناه داده؛ امکان حمام را برایشان فراهم کرده؛ و پوشاک لازم را در اختیارشان گذاشته؛ روزانه جیره چای، پلو و خورشت برایشان تأمین کرده؛ بیماران را مداوا؛ از زنان باردار مراقبت کرده و برای نوزادان یتیم شیر تأمین کرده است. بیمارستانی با سی تخت ساخته و برای زنان و کودکان کارگاه قالیبافی راه اندازی کرده که هم اکنون هشتاد قالی در حال استفاده است؛ او نیز معلمی استخدام کرده تا به کودکان آموزشهای دینی بدهد.

طبق خبر نشریه رعد مورخ شانزدهم ژانویه، اوضاع در اصفهان چندان بد نبود: حاکم اصفهان تلگرام می زند که اخیراً بارش برف و باران در شهر بسیار بوده است. غلات در بازار فراوان است و تصور می شود تا خرمن بعدی غلات در بازار فراوان

خواهد بود. برای همه نان به میزان کافی موجود است و بعضی شبها، نان در نانواییها اضافه می‌آید. گندم، که خرواری ۱۵۰ تومان به فروش می‌رسید، اکنون به بهای ۶۵ تومان فروخته می‌شود.

درد مورخ ۲۰ ژانویه در خصوص بیماری و گرسنگی می‌گوید: «طی چند روز اخیر شماری از مردم به علت ابتلا به وبا در بارفروش و نواحی دیگر نزدیک به آن در سواحل خزر فوت کرده‌اند. نشریهٔ درد مورخ ۲۸ ژانویه حاوی اطلاعات زیر در مورد قم است: اوضاع شهر قم به لحاظ مواد غذایی بسیار اسفناک است. طی هفته گذشته بیش از پنجاه نفر به علت ابتلا به گرسنگی و سرما جان خود را از دست دادند، و شماری از آنان دفن شده‌اند. شماری از مردم چیزی جز خون گوسفند برای خوردن ندارند.

گزارشهای این نشریه در شمارهٔ ۲۹ ژانویه حاکی از پیشنهاد افتتاح نانواییهای دولتی در تهران است: «دولت در صدد است بیست نانوایی در شهر تهران راه‌اندازی کند تا نان را به بهای ارزان به فقرا بفروشند و نانواییهای دیگر می‌توانند نان را به هر بهایی که می‌خواهند بفروشند.» درد مورخ ۵ فوریه ۱۹۱۸ اطلاعات زیر را در خصوص شمار مردمی که در خیابانهای تهران جان باخته‌اند، چنین گزارش می‌کند: «حاکم تهران به وزارت داخله گزارش داد که طی بیست روز اخیر تعداد افرادی که در خیابانهای تهران، عمدتاً به علت گرسنگی، جان باخته‌اند بالغ بر ۵۲۰ نفر بوده است، یعنی روزانه به طور متوسط ۳۶ نفر.»^{۱۷}

کاندول در تلگرام مورخ ۲۲ ژانویه ۱۹۱۸، گزارش می‌دهد:

شهرهای مختلف به کمکهای فوری نیاز دارند. روزانه چندین گزارش مرگ دریافت می‌شود. در سرتاسر ولایات گیلان میزان محدودی گندم، برنج، مواد غذایی می‌توان خریداری نمود و دولت ایران قیمتها را تعیین می‌کند. تأمین امکانات پزشکی دشوار است. واردات مواد غذایی و آذوقه اگر غیرممکن نباشد، غیرعملی است. قیمتها گزاف است، گندم هر بوشل بین ۱۵ تا ۲۰ دلار. شهروندان و مقامات ایرانی با هم همکاری می‌کنند اما حل بحران برای آنان به تنهایی کار دشواری است. یکی از سازمانهای محلی ماهانه ۲۰,۰۰۰ دلار در تهران هزینه می‌کند اما فقط می‌تواند ده درصد نیازمندان را تحت پوشش قرار دهد. اوضاع در تمام ولایات به

همین صورت است.^{۱۸}

در روز اول فوریه ۱۹۱۸، کالدول تلگرافی مخابره کرد حاکی از اینکه «قحطی با همان شدت ادامه دارد.»^{۱۹}

در مسو له مطبوعاتی دیگر، کالدول چند بریده روزنامه درباره گرسنگی ارسال می کند. در چهاردهم فوریه ۱۹۱۸، دکتر ساموئل جردن از کالج آمریکاییها این تلگراف را مخابره می کند: «فقط شهر تهران چهل هزار نیازمند دارد. مردم حیوانات مرده را می خورند. زنان نوزادانشان را رها می کنند.»^{۲۰}

مشاهدات ژنرال دانسترویل

همچنین سرلشکر آل. سی. دانسترویل، فرمانده نیروهای بریتانیایی که در بهار ۱۹۱۸ به ایران حمله کرد، اطلاعاتی در مورد قحطی داده است. دانسترویل در توصیف سفرش به انزلی در سال ۱۹۱۸ می نویسد: «تا این لحظه شواهد بسیاری از گرسنگی دیدیم و در مسیرمان کمتر پیش می آمد که جنازه مردم فقیر، گرسنه و بدبختی را ببینیم که در کنار جاده ها تسلیم مرگ شده اند.»^{۲۱}

دانسترویل در جای دیگر می نویسد:

از همان آغاز سفرمان در ماه ژانویه با اجساد مردگان و یا افراد رو به موت در جاده ها روبه رو شدیم و همه جا شواهد قحطی وجود داشت. از روستاهای نیمه مخروبه ای با ساکنان گرسنه اش گذشتیم. اما با گذشت زمان اوضاع از بد هم بدتر شد و کاملاً معلوم بود که تا برداشت محصول شش ماه بعد، این مصیبت افزایش خواهد یافت.^{۲۲}

دانسترویل قحطی مخوف همدان را چنین توصیف می کند:

نشانه های قحطی وحشتناک بود و شخص با یک دور حرکت در شهر با منظره های بسیار ناخوشایندی مواجه می شد. اگر انسان از موهبت بی توجهی شگفت آور

18. Caldwell, telegram, 891. 48/33, January 22, 1918.

19. Caldwell, telegram, 763. 72111/6874, February 1, 1918.

20. Charles Vichery to Secretary of State, letter and enclosure, 891. 48/36, February 19, 1918.

21. Edward Arnold, 1924; Dunsterville, L. C. *The Adventures of Dunsterville*. London: Edward Arnold, 1920. 22. *Ibid.*, p. 107.

شرقیها بهره‌مند نباشد، نمی‌تواند چنین صحنه‌هایی را تحمل کند: «این خواست خداوند است.» به این ترتیب مردم می‌میرند و کسی تلاشی نمی‌کند که به آنان کمک کند و جسد مردگان آن‌قدر در جاده‌ها می‌ماند تا آنکه دفن آنها اجتناب‌ناپذیر می‌شود. در خیابان اصلی یا جنازه پسر تقریباً نه ساله‌ای مواجه شدم که ظاهراً در طول روز جان خود را از دست داده بود؛ صورتش در گل فرو رفته بود و مردم از دو طرفش چنان عبور می‌کردند که گویی او یک مانع عادی بر سر راهشان بود.^{۲۳}

او از «بی‌اعتنائی شگفت‌آور» مردم همدان سخن می‌گوید و نشان می‌دهد که از جمعیت ۵۰،۰۰۰ نفری همدان، دست‌کم ۳۰٪ در آستانه گرسنگی بودند، «و مرگ درصد بالایی از این تعداد حتمی بود.» دانسترویل مدعی است که افراد متمول همدان با فروش غلات [به بریتانیایها] سود هنگفتی کسب می‌کردند، اما حاضر نبودند به برادران تنگدستان کمک کنند.^{۲۴} در این زمان بریتانیایها مشغول خرید عمده غلات و مواد غذایی در سرتاسر ایران بودند. دانسترویل به این نکته پی برد که انگلستان مواد غذایی را در ازای گرسنگی ایرانیان خریداری می‌کند. او بی‌تفاوتی مردم همدان را تبیح می‌کند و سپس با بیقیدی از کیفیت غذایی که سربازان بریتانیایی می‌خورند، تعریف می‌کند و از ساخت نانوائی جدیدی به منظور پخت نان سفید به جای سنگک نامرغوب ایرانی سخن می‌گوید. از بخت خوش انگلیسیها، روسها تجهیزاتی پشت سر خود گذاشته بودند که برای تولید نان سفید اروپایی مناسب بود.^{۲۵} دانسترویل داستان «سنگگی» را که در بازار همدان برای پسرگرسنه‌ای خریده بود، تعریف می‌کند. این کار او موجب یورش کل گرسنگان به طرف پسرک شد به طوری که نزدیک بود پسرک زیر دست و پا له شود. دانسترویل می‌گوید: «مثل حیوانات! اما چرا حیوانات را بدنام کنیم؟»^{۲۶} در هیجدهم مه ۱۹۱۸، ژنرال دانسترویل از قزوین به همدان رفت. او خارج از شهر را چنین توصیف می‌کند که با گل‌های زیبای بهاری و جنازه قربانیان گرسنگی مفروش شده بود: «زیباترین گلها بالای گذرگاه سلطان بولاغ، دقیقاً بالای نقطه‌ای که جنازه هفت قربانی بخت برگشته قحطی قرار داشت، روییده بود. مسیر بین قزوین و همدان را جابه‌جا جنازه قربانیان قحطی پوشانده بود.»^{۲۷}

23. Ibid., p. 80.

24. Ibid., p. 108.

25. Ibid. pp. 76-77.

26. Ibid., p. 111.

27. Ibid., p. 135.

قحطی و وبا، بهار ۱۹۱۸

در بهار ۱۹۱۸، قحطی شدت گرفت. در اول مارس ۱۹۱۸، کالدول تلگراف زیر را مخابره کرد که: «کاینه به علت اوضاع سیاسی و قحطی استعفا می‌دهد.»^{۲۸} در شانزدهم مارس ۱۹۱۸، شولر دبیر کمیته امداد آمریکا در ایران به چارلز ویکری در نیویورک چنین تلگراف می‌زند که: «وضع نگران‌کننده اضطراری ادامه دارد. صدها نفر مرده‌اند. غذای نزدیک به بیست هزار نفر در تهران تأمین شده است اما کارهای امدادی به مشهد، همدان، قزوین، کرمانشاه و سلطان‌آباد نیز تسری یافته است.»^{۲۹} در ۱۷ آوریل کالدول تلگراف می‌زند که: «گرسنگی شدت گرفته و ناآرامی در شمال غرب ایران افزایش یافته است.» در چهارم مه ۱۹۱۸، جردن به ویکری در نیویورک تلگرام می‌زند که:

سپاس ما را به خاطر هفتاد و پنج هزار بپذیرید. گرسنگی به صورت غیرمنتظره‌ای رو به افزایش است، و بیماریهای تیفوئید و تیفوس نیز فراگیر شده است. در شهرهای دیگر اوضاع مشابهی حاکم است. تأمین مواد غذایی تقریباً غیرممکن است؛ قیمت‌ها گزاف است و مردم علف، سگ و حیوانات مرده و اجساد مردگان را می‌خورند. در صورت امکان صدهزارتای دیگر بفرستید. مصرف در اینجا زیاد است. امضا جردن.^{۳۱}

در ۲۵ مه، جردن به ویکری تلگراف می‌زند: «قحطی شدت یافته است. بودجه کنونی دو بیست هزار است، که فقط می‌تواند بخشی از مشکلات را جبران کند. در صورت امکان دو بیست و پنجاه هزار ارسال نمایید. امضا جردن.»^{۳۲} در ماه مه ۱۹۱۸، وخامت اوضاع در تلگرامی از سوی کالدول به تاریخ ۱۳ مه ۱۹۱۸ تشریح می‌شود: «وضع اقتصادی اسفناک است. قحطی بر سراسر کشور سایه افکنده است و روزانه هزاران نفر جان خود را از دست می‌دهند. محصولات بهاری خوب است و اگر ظرف شش هفته گردآوری شود، اوضاع بهتر خواهد شد.»^{۳۳}

28. Caldwell, telegram, 891. 00/928, March 1, 1918.

29. Caldwell, telegram, 891. 48/37, March 16, 1918.

30. Caldwell, telegram, 891. 00/932, April 17, 1918.

31. Caldwell, telegram, 891. 48/44, May 4, 1918.

32. Caldwell, telegram, 891. 48/51, May 25, 1918.

33. Caldwell, telegram, 763. 72/9977, May 13, 1918.

این اوضاع اسفبار بهار ۱۱۱۸ در مرسوله‌ای از سوی کالدول توصیف شده است. به‌رغم فعالیتهای وسیع کمیته امداد نجات و تغذیه بیش از هزاران گرسنه، کالدول می‌گوید:

هزاران نفر که کمک به آنها میسر نشد به علت گرسنگی و بیماری به ویژه در تهران، مشهد و همدان جان خود را از دست دادند. اطلاعات موثق حاکی از آن است که فلاکت و گرسنگی چنان مهیب است که صدها نفر از مردم از علف و حیوانات مرده تغذیه کرده‌اند و حتی گاه از گوشت انسانها نیز خورده‌اند... فلاکت گسترده حتی بر شهرهای کوچک و هزوان روستای ایران حاکم بوده است؛ اما دسترسی به این اماکن به سبب فقدان تسهیلات حمل مواد غذایی به این نواحی دورافتاده کوهستانی و متروک تقریباً غیرممکن است. به نظر می‌رسد ایرانیان اصیل به دیدن مرگ در فجع‌ترین شکل آن، یعنی مرگ در اثر گرسنگی، عادت کرده‌اند؛ و حتی خارجیان اینجا نیز تا حدودی با سبب مشاهده فلاکت فراگیر در مقابل آن مقاوم شده‌اند.

کالدول اطلاعاتی در خصوص شدت مرگ و میر ارائه می‌دهد: میزان عادی مرگ و میر در تهران بین ده تا پانزده نفر در روز است؛ اما گزارشهای اخیر از شورای بهداشت محل حاکی از آن است که میزان روزانه مرگ بین صد و هشتاد نفر رسیده است. این رقم بسیار نگران‌کننده است زیرا موثق‌ترین آمار موجود جمعیت تهران را کمتر از دویست هزار نفر تخمین می‌زند.

کالدول در خصوص کمیابی نان می‌گوید: «نان اگر تنها غذای تنگدستان نباشد، مهم‌ترین غذای آنهاست، و بهی‌متوسط آن سه سنت برای هر پوند است؛ اما اکنون قیمت بین سی و پنج و چهل سنت در هر پوند است و حتی با چنین بهایی یافتن آن دشوار است.» کالدول همچنین گزارش می‌دهد که علاوه بر کمیابی غذا، «اخیراً تیفوس و تیفوئید و وبا در نواحی مختلف ایران شیوع داشت.»^{۳۴} یک شاهد عینی ایرانی در خاطراتش شمار افرادی که در سال نخست قحطی در تهران به علت گرسنگی جان خود را از دست دادند، دستکم سی هزار نفر می‌داند، و می‌گوید اجساد در کوچه‌ها و خیابانهای پایتخت پراکنده بودند. به علاوه، در مرده‌شویخانه نیز اجساد توده‌های بزرگ روی هم انباشته شده و در گورهای دسته‌جمعی دفن می‌شدند. هر جا که قحطی از بین



[۱۲۹-۱۳۰]

می رفت، و با و تیفوئید شروع می شد. نویسنده این خاطرات می گوید که تلفات ناشی از وبا و تیفوئید بسیار بیشتر از فحطی بود. در منزل خود نویسنده، سه نفر به علت ابتلا به وبا، ظرف مدتی کوتاه، در تابستان ۱۹۱۸ جان خود را از دست دادند. ^{۳۵} کالدول گزارش می دهد که مرگ ناشی از وبا فقط در تهران هر روز بیش از دویست نفر بود. «وضع فحطی رو به بهبود می رود، چشم انداز محصولات بهتر است، اما شیوع وبا موجب مرگ و میر شده و روزانه به طور متوسط جان دویست نفر را در نواحی مختلف می گیرد.» ^{۳۶} جای شگفتی نیست که جمعیت تهران از ۳۵۰-۴۰۰ هزار نفر در سال ۱۹۱۷ به ۲۰۰ هزار نفر

در سال ۱۹۲۰ رسید.

۳۵ ایراحسن عمیدی توری. یادداشت‌های یک روزنامه نگار. به کوشش مختار حدیدی و جلال فرهمند. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱. ج ۱، صص ۳۷-۳۸.

36. Caldwell, telegram, 891. 00/956, June 4, 1918.

گزارشهای وایت و ساوترد

در ماه آوریل ۱۹۱۸، فرانسس وایت، دبیر سفارت آمریکا از بغداد به تهران سفر کرد. کالدول می‌نویسد: «مفتخرأ به ضمیمه، یادداشت دبیر سفارت را که حاوی اطلاعاتی است که نامبرده طی سفر خود از بغداد به تهران گردآوری کرده و ممکن است مورد علاقه آن وزارتخانه قرار گیرد، ارسال می‌کنم.» این یادداشت حاوی اطلاعاتی در مورد قحطی و مسائل نظامی است. وایت وضع گرسنگی را چنین تشریح می‌کند:

در سرتاسر جاده‌ها کودکان لخت دیده می‌شوند که فقط پوست و استخوان‌اند. قطر ساقهایشان بیشتر از سه اینچ نیست، و صورتشان مانند پیرمردان و پیرزنان هشتاد ساله تکیده، زار و نزار و چروکیده است. همه جا کمبود دیده می‌شود و مردم ناگزیرند علف و یونجه بخورند و حتی دانه‌ها را از سرگین سطح جاده‌ها جمع کنند تا نان درست کنند. در همدان چندین مورد دیده شد که گوشت انسان می‌خورند و دیدن صحنه درگیری کودکان و سگها بر سر جسد و یا به دست آوردن زباله‌هایی که به خیابانها ریخته می‌شود، عجیب نیست.

وایت کارهای خیریه میسیونرهای آمریکایی را نیز چنین بیان می‌کند:

در همدان، میسیونرهای آمریکایی در اقدامات امدادی بسیار فعال هستند و به چندین هزار نفر غذا می‌دهند و یا در پروژه‌های احداث جاده به آنها کار می‌دهند. امید است که پس از بهار محصول بهتری داشته باشیم و پس از برداشت محصول پاییزی اوضاع به حالت عادی برگردد.^{۳۷}

آدیسن ای. ساوترد، کنسول آمریکا و مأمور ویژه در ایران، طی یادداشتی که برای هیئت امداد آمریکا به تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۱۸ فرستاده اطلاعات جالبی در خصوص قحطی در ایران ارائه می‌دهد.^{۳۸} اندکی پس از عبور وایت از قصر شیرین به مرز ایران و عراق، ساوترد در مسیر خود به سوی تهران برای صرف ناهار در قصر شیرین توقف کرد. او شرح می‌دهد که چه اتفاقاتی روی داد:

ماه ژوئن گذشته هنگام عزیمت به ایران، شواهد بیشماری از قحطی شدید در زمستان ۱۸-۱۹۱۷ مشاهده کردم. در روز نخست پس از عبور از مرز ایران - بین‌النهرین در قصر شیرین، اتومبیل ما برای صرف ناهار توقف کرد. روی یکی از

37. Caldwell, dispatch 385 and enclosure, 891.00/1008, May 13, 1918.

38. Southard to Vickery, letter and memorandum, 891. 48/127, December 24, 1918.

گاریها برای خوردن ناهار نشستم. ناهارم شامل غلات پخته بود. در ظرف راگشودم و یک قاشق از دانه‌های روی غذا را دور ریختم چون دیدم قابل خوردن نیستند. آنها را روی خاکهای جاده شنی پرت کردم. روستایان گرسنه‌ای را که در این موقع بر گردمان جمع شده بودند، ندیده بودم. اما پس از آنکه قاشق غلات را روی زمین ریختم متوجه زنان و مردانی شدم که به سوی آنها هجوم آوردند؛ آنها چنان ضعیف بودند که به سختی می‌توانستند روی پا بایستند، وحشیانه خود را روی جاده پرت کردند تا دانه‌های غذایی را که دور ریخته بودم بردارند. هر یک مشت‌های خاک برمی‌داشتند که شاید درون آن دانه‌ای پیدا کنند و آن را در دهانشان فرو می‌کردند. همین گرسنگان دورکاروانمان کز کرده بودند، غذاگدایی می‌کردند و برای هر خرده غذایی که روی زمین می‌ریخت هجوم می‌آوردند. دنبال هر قوطی خالی غذایی که دور می‌انداختیم می‌دویدند و هر کس آن را پیدا می‌کرد، دیوانه‌وار انگشتش را دور آن می‌چرخاند و آن را می‌لیسید تا اگر چیزی به ظرفش چسبیده باشد، بخورد. آنها گاه از روی حرص و ظاهراً بایی توجهی انگشتان یا دهان خود را روی لبه‌های تیز قوطی که باز شده بود، می‌کشیدند.³⁹

و می‌افزاید:

من شخصاً در جاده‌های ایران مردمی را دیدم که از گرسنگی از پا درآمده، و یا در حال مرگ بودند. در گزارشها آمده است به بعضی از آنها از سوی هیئتهای امدادی کمک نقدی شده بود، اما فایده‌ای نداشت زیرا غذایی وجود نداشت که آنها بخورند. گرسنگانی را دیدم که سرگین حیوانات را می‌خوردند و آزمندان هر ساقه باریک علفی را که در حرارت خورشید تابستان سوخته بود، می‌جویدند مناظر دلخراش دیگری از گرسنگان مشرف به مرگ در امتداد جاده‌ها می‌دیدیم. مگسها چشمان شیشه‌مانند و درشت غیرطبیعی‌شان را می‌خوردند. برگها و علفها از دهانشان بیرون زده بود، زیرا توان جویدن و یا دور ریختن آن را نداشتند.

گرسنگی در غرب ایران

مشاهدات سرگرد دانا هو

دانا هو یکی از خبرنگاران جنگی معروف به ارتش بریتانیا ملحق شده و در ژانویه ۱۹۱۸ به عنوان افسر اطلاعاتی به «نیروی بسیار محرمانه»، لقبی که به نیروی دانستر داده

بودند، تعیین شده بود. او، که در پنجم آوریل ۱۹۱۸ وارد ایران شده بود، مشاهدات نخست خود را چنین بیان می‌کند: «در آن سوی مرز من خبرهای بسیاری از وضع اسفبار اقتصاد ایران و کمبود مواد غذایی شنیده بودم، اما اکنون، در مواجهه با واقعیت تلخ، برای نخستین بار به اهمیت آن پی بردم.» او صحنه‌ها را چنین توصیف می‌کند:

مردان و زنان، توده چروکیده و مجاله شده‌ای از انسانهای محنت‌زده به شمار می‌آمدند که در جاده‌های اصلی مرده بودند انگشتان خشکیده‌شان دست‌های علفی را که از کنار جاده کنده بودند و یا ریشه‌های برخی گیاهانی را که بیچاند، بودند تا درد مرگ و گرسنگی را تخفیف دهند، همچنان نگهداشته بودند. گاه چهره‌ای نحیف و تکیده که شباهتی به انسان داشت، چهار دست و پا در جاده به سوی اتومبیلی که نزدیک می‌شد، می‌خزید و به جای حرف زدن با ایما و اشاره تقاضای نان می‌کرد... در قصر شیرین، که توقف کوتاهی کردیم، طولی نکشید که انبوه گرسنگان ما را احاطه کردند؛ غذا می‌خواستند. زن بینوایی که کودکی در آغوش داشت، از ما می‌خواست کودکش را نجات دهیم.^{۴۰}

داناها نحوه ورود ارتش بریتانیا را به گیرند^{۴۱}، روستایی در مسیرشان توصیف می‌کند که: «ساکنان کوتوله‌مانندی داشت که در آنجا شبه‌قحطی طی چند ماه جامعه‌ای خشن و وحشی مانند جامعه دسته‌های گرگ پرورانده بود. در چشمانشان شرر حیوان وحشی گیر افتاده دیده می‌شد. مرد، زن و کودک با نزدیک شدن ما می‌گریختند...»^{۴۱} او مشاهدات خود را چنین دنبال می‌کند:

همه جا ویران و فلاکت‌زده بود... کمی بیشتر که رفتیم دهقانان ژنده‌پوش و مفلوکی دیدیم که گرسنگی و سرکوب هرگونه شباهت آنان را به آدمیزاد از آنها گرفته بود و در روشنائی روز از سوراخی تاریک به بیرون می‌خزیدند، نخست به خاطر زندگی‌شان و دوم به خاطر آنکه لقمه غذایی به دست آورند. معمولاً به اولین خواهش پاسخ مثبت می‌دادیم اما همیشه نمی‌توانستیم خواسته‌های بعدی آنها را برآورده کنیم.^{۴۲}

ساکنان هارون‌آباد «مثل نقاط دیگر ایران گرسنه بوند و در اطراف آشپزخانه‌های موقت جمع می‌شدند و هر لقمه غذایی را که به سوبشان پرتاب می‌شد حریصانه

40. Donohoe, M.H. *With the Persian Expedition*. London: Edward Arnold, 1919.

۴۱. شاید منظور «کرد» باشد، و آن شهری است واقع در شمال غربی شهر شاه‌آباد در استان کرمانشاهان.

41. *Ibid.*, p. 83.

42. *Ibid.*, pp. 92-93.

می‌قاییدند.^{۴۳} در مسیر بین ماهیدشت و کرمانشاه شاهد این صحنه‌ها بودیم:

در حاشیه رودخانه‌ای که از کنار جاده می‌گذشت گروه گرسنگان نشسته بودند، مردها و پسرها نیمه‌عریان بودند و تکه لباسی هم که به تنشان بود ژنده و پاره از بدنهای مفلوکشان آویزان بود و به نظر می‌رسید از شدت گرسنگی به آخرین مرحله ضعف جسمانی رسیده‌اند. برای برخی از آنها سرانجامشان فرارسیده بود؛ دیگر تلاشی نمی‌توانستند بکنند و آنجا منتظر رحمت مرگ بودند تا به مصیبت‌هایشان پایان دهد. برخی دیگر هنوز ناامیدانه به ریسمان سست زندگی آویخته بودند؛ روی زمین کز کرده بودند و جسورانه ریشه و گیاهان سخت را می‌جویدند تا اندکی از درد گرسنگی خلاصی یابند. کمی دورتر از این دسته، دسته کوچکی مرثیه عزاداری زمزمه می‌کردند. عزاداری مردی بود که از گرسنگی جان داده بود. جسد را برای تدفین آماده می‌کردند. قبل از اینکه آن را به خاک بسپارند در جریان آبی که آب آشامیدنی روستای مجاور را تأمین می‌کرد شست و شو دادند... مقداری غذا میان بازماندگان مفلوک گرسنگان تقسیم کردیم و این تمام کاری بود که می‌توانستیم انجام دهیم. از ما تشکر کردند. یکی از آنها گفت که او و پنج تن از همراهانش از همدان حرکت کرده‌اند، جایی که هر روز صدها نفر به علت گرسنگی جان خود را از دست می‌دادند. او گفت قصد دارد از مرز بگذرد و به خاوقین یا قزل‌ریباط برود و در آنجا در میان نیروهای کارگر انگلیسی کار و غذا پیدا کند. از میان شش نفری که حرکت را آغاز کرده بودند او تنها بازمانده بود.^{۴۴}

بریتانیاییها در تأمین آذوقه مردم همدان بسیار ضعیف عمل کردند. همان‌طور که داناها می‌گوید:

در این زمان شمار مرگ و میر در همدان به علت گرسنگی افزایش یافته بود. نان که غذای اصلی و در واقع تنها قلم غذای فقرا به حساب می‌آمد، هر من ۱۴ قران بود (تقریباً معادل هر ۷ پوند به بهای ده شیلینگ). در ششم ماه مه، آقای مکداول، کنسول بریتانیا، رسماً آمار فوت‌شدگان به علت گرسنگی را دوپست تن اعلام کرد. همدان به شهر وحشت تبدیل شد. قربانیان دفن نشده گرسنگی، مردان، زنان و کودکان در خیابانها و در مناطق نزدیک به ستاد بریتانیاییها رها شده بودند. روحانیان مساجد شیعیان که معمولاً برای شرکت در مراسم تدفین مساکین دو پانس

43. Ibid., p. 95.

44. Ibid., pp. 103-104.

می‌گرفتند، تأیید کردند که صورت تدفین روزانه طی دو هفته اول ماه مه شامل صد و شصت نفر بوده است. بازماندگان قحطی زده گیاهخواری می‌کردند و مانند حیوانات علف می‌خوردند. پس از مدت کوتاهی معلوم شد مصرف این گیاهان نیز مانند کمبود مواد غذایی کننده است، زیرا بلااستثنا موجب التهاب صفاق و مرگی طولانی و دردناک می‌شود.

اوسپس مواردی را از آدمخواری بیان می‌کند:

اما عواقب بدتری در پیش رو بود. مردم بی‌غذا که از شدت فلاکت به سرحد جنون رسیده بودند، به خوردن گوشت انسان رو می‌آوردند. آدمخواری، جنایتی است که تاکنون در ایران ناشناخته بوده و در قانون ایران هیچ مجازاتی برای آن در نظر گرفته نشده است. مرتکبین این عمل معمولاً زنان بودند و قربانیان معمولاً کودکانی که از درگاه خانه‌هایشان و یا در شلوعی بازار دزدیده می‌شدند. مادران کودکان خردسال می‌ترسیدند آنها را تنها بگذارند و برای تقاضای نان بپرند و بیم آن داشتند که کودکانشان را بدزدند و بخورند. هرگاه به بازار و یا خیابانهای باریک با سنگفرشهای ناهموار می‌رفتم ترس بیمارگونه‌ای از دیدن منظره فلاکت‌بار انسانی که برای تلک تلک نانی و یا خرید آن می‌خزیدند، بر من چیره می‌شد. کودکان خردسال بهتر از اسکلت‌های انسانی برای گدایی نان و یا پول خرید آن جمع می‌شدند. وقتی چند پول سیاه به آنها می‌دادیم و دور می‌شدیم فکر اینکه اگر این کودکان سرنوشتشان به دیگ آشپزخانه ختم شود، چه خواهد شد.^{۴۵}

پلیس چند تن از آدم‌ربایان را دستگیر کرد: «آنها هشت زن را بازداشت کردند که شماری از کودکان را ربوده، کشته و خورده بودند و بهانه آوردند که گرسنگی آنها را به این کار واداشته بود.» داناها موارد دیگری را ذکر می‌کنند:

روز بعد، در هشتم ماه مه، مورد وحشتناکی از آدمخواری کشف شد. دو زن، مادر و دختر در حین ارتکاب جرم دستگیر شدند. مادر بزرگ و مادر، دختر هشت ساله را کشته و در حال پختنش بودند که پلیس تدارکات این مهمانی خوفناک را متوقف کرد. بقایای نیمه پخته کودک را در زنبیلی ریختند و بردند و جمعیت خشمگینی از دموکرات‌های شکم‌سیر، جنایتکاران نگون‌بخت را تا نظمیه دنبال کردند و آنها را به

مرگ تهدید کردند. روز بعد زنها اعدام شدند.^{۴۶}

زنان دیگر بازداشت شدند و به جرم قتل کودکان اعدام شدند.

گرسنگی در آذربایجان

کنسول آمریکا در تبریز، گوردون پادوک، در تلگرام مورخ ۱۹ ژانویه ۱۹۱۷ خود، گزارش داد که: «هیئت امدادی از من خواست گزارش دهم شمار نیازمندان ارومیه رو به افزایش و کمکهای امدادی نواحی دیگر رو به کاهش است.»^{۴۷} در ماه ژوئن ۱۹۱۷، پادوک گزارش داد:

کمیته امداد گزارش کرد که ۴۰،۰۰۰ پناهنده وجود دارد، قیمتها بالا رفته و نقدینگی کم است. برای دوازده ماه آینده به هشتصد هزار دلار نیاز است، بودجه پایان یافته و در فصل تابستان باید آذوقه خریداری شود.^{۴۸}

در ماه اوت ۱۹۱۷، پادوک گزارش داد که شمار پناهندگان افزایش یافته و به پول بیشتری نیاز است:

گروه امداد تقاضا دارد به کمیته آمریکایی گزارش دهند علاوه بر مبلغ درخواستی در تلگرام ماه ژوئن به ۵۰۰،۰۰۰ دلار نیاز است. حدود سی هزار پناهنده نیازمند کرد به ساوجبلاغ مراجعت کردند و مفتاد و پنج درصد آنها بیوه و یتیم هستند. محصول خرمن آذربایجان ناچیز بود، خطر قحطی وجود دارد و قیمتها افزایش یافته است.^{۴۹}

در بیستم فوریه ۱۹۱۸، رابرت ای. اسپیر، دبیر هیئت میسیونهای خارجی کلیسای پرزبتری در ایالات متحده با ارائه بخشهایی از نامه‌های دریافتی از میسیونرهای مقیم ایران، بنا به پیشنهاد کالویل بارکلی از سفارت انگلستان به وزارت خارجه ایالات متحده نامه نوشت. نامه‌ها بسیار گویا هستند. در نامه مورخ ۱ سپتامبر ۱۹۱۷، جناب ای. تی. آکن از ارومیه چنین نوشت:

در پاسخ به تقاضای حاکم به ساوجبلاغ رفته. من نخستین بار این منطقه را در سال ۱۸۹۳ دیده بودم. ساوجبلاغ یکی از شهرهای بزرگ کردستان و مرکز مهمی است که

46. Ibid., p 118. 47. Paddock, telegram, 891. 48/25, January 19, 1917.

48. Paddock, telegram, 891, 48/26, June 20, 1917.

49. Paddock, telegram, 891. 48/27, August 2, 1917.

در آن فعالیتهای تبلیغی بسیاری انجام دادیم. با کاروان از ارومیه تا ساوجبلاغ سه روز راه است. طی جنگ این شهر بارها دست به دست شده است. متأسفانه در زمان جنگ کردها با برادرانشان در آن سوی مرز، یعنی با عثمانی همسو شدند. در روزهای اول جنگ، پیروزمندانه از تبریز، و اطراف دریاچه به سوی ارومیه و سلماس رفتند. آنها با ترکهای شکست خورده عقب‌نشینی کردند و ارتش روسیه شهرها و روستاهای آنها را درنوردید. بار دیگر عقب‌نشینی روسها و بازگشت ترکها آغاز شد. بارها ارتشهای مختلف ترک و روس به نوبت این منطقه را اشغال و رها کردند و خرابیهای بسیاری به جای گذاشتند. در آخرین اشغال روسها، کردها به علت عملکرد خیانتکارانه‌شان به سختی مجازات شدند.

نویسنده سپس تخریب، مرگ و گرسنگی را شرح می‌دهد:

منطقه کاملاً متروک شده بود. در آخرین پیشروی روسها، درگیریها ادامه یافت. بخش وسیعی از شهر ساوجبلاغ و بسیاری از روستاهای اطراف تخریب شده بود. چندین هزار نفر کشته شده بودند و استخوانهای آنها در کنار جاده‌ها دیده می‌شد. کسانی که جان سالم به در برده بودند با ترکهایی که به دامشان انداخته بودند، گریختند. فرار آنها مانند فرار سوریه‌ها در سال ۱۹۱۵ در فصل زمستان روی داد. برقه‌های سنگین کوهها را پوشانده بود. بسیاری از فراریان به علت نبود سرپناه جان خود را از دست دادند. فرار کردها مانند فرار مسیحیان ارومیه در زمستان ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ بود، با این تفاوت که در این رویداد شمار جمعیت بیشتر بود و ناحیه وسیع‌تری تخریب شد، مردان بیشتری در جنگ کشته شدند. تسبیح آنان زمان بیشتری به طول انجامید و مجازات آنها توجه بیشتری داشت.

تا ماهها، بازماندگان فراریان مراجعت می‌کردند. در عثمانی استقبال گرمی از آنها به عمل نیامد و گرمای دشتهای موصل بیش از آن بود که بتوانند تحمل کنند. در زمستان هنگام فرار، بسیاری از آنها از سرما جان خود را از دست دادند. هنگامی که بهار و تابستان موصل از راه رسید، بسیاری از گرما هلاک شدند. بازگشتگان مصیبت‌زده و تنها، در قیاس با همان ساکنانی که گریخته بودند، پس از بازگشت با چیزی جز روستای مخروبه، نابودی مایملکشان و منطقه‌ای که فقط ارتش در آن ساکن است، مواجه نمی‌شوند. نمی‌توانم بگویم چند هزار بازگشتند. در بررسی وضعیت یا حاکم شهر و افراد دیگری که شاید اطلاع داشتند و نیز افسران روسی، چنین برآورد شد که اکنون چهار هزار نفر با گرسنگی مواجه هستند. هفت هزار تن

اکنون در روستاهای نزدیک ساوجبلاغ مستقر شده‌اند. ساکنان شهر در وضعیت بحرانی نیستند، اما پناهندگانی که شهر را شلوغ کرده‌اند و افرادی که سعی می‌کنند در روستاهای ویران پناهگایی بیابند، در آستانه قحطی هستند... هیئت‌های امدادی مسلمانان قفقاز نیروهایی را برای تحقیق اعزام کرده‌اند و آنها حدود صد و پنجاه یتیم و بیوه را که در آستانه مرگ در اثر گرسنگی بودند، جمع‌آوری کرده‌اند و روزانه به آنها غذا می‌دهند. وجود نقدیشان که روبل است تمام شده و احتمالاً کارشان را متوقف خواهند کرد. روبل به پایین‌ترین حد خود تنزل کرده و ارزش آن تقریباً با صفر برابر است.

در نامه خانم وایلدربی. ایس مورخ اول اکتبر ۱۹۱۷، از ارومیه به سوزاندن بازار ارومیه به دست روسها و چشم‌انداز شوم قحطی قریب‌الوقوع اشاره شده:

طی ماه ژوئیه [۱۹۱۷] به دنبال خرابکاریهای برخی از سربازهای روسی، ناآرامی بزرگی در شهر ایجاد شد. روبل که ارزش آن مستمراً رو به کاهش بوده است، تقریباً بی‌ارزش شده و گروهی از سربازان خشمگین که به علت ناتوانی از خرید چیزی با پولهایشان، برآشفته بودند و به علت عصبانیت بیشتر از تجار بازار، بازار را به آتش کشیدند که منجر به ویرانی کل بازار شد... برای برخی از ما که ویرانه‌های در حال دود کردن بازار را می‌دیدیم، این صحنه فراموش نشدنی است.^{۵۰}

نویسنده این فاجعه قریب‌الوقوع را توصیف می‌کند:

با نزدیک شدن زمستان بر شمار توده گرسنه در شهرمان افزوده می‌شود. چشم‌انداز زمستان آینده سیاه است. بهای غلات به تدریج از یک خرمن تا خرمن بعدی افزایش می‌یابد. در آغاز گران است و سپس به قیمت قحطی می‌رسد... قیمت اکنون نسبت به به قیمت سال گذشته در همین فصل پنجاه درصد گران‌تر شده است. بهای گندم که اکنون به دلار خرید و فروش می‌شود، هر بوشل بین پنج تا شش دلار است و معلوم است که گران‌تر خواهد شد. قحطی تنها چشم‌اندازی است که فراروی پناهندگان، کردها و نیز مسیحیان قرار دارد، مگر آنکه کمکی فرا برسد؛ نیز در انتظار مسیحیان و مسلمانان مقیم است مگر آنکه دوستان و همسایگان یاری‌شان کنند.^{۵۱}

در تلگرام مورخ ۱۹ اکتبر ۱۹۱۷ پدر ایس خطاب به هیئت امدادی آمریکا در

50. Speer to Secretary of State, letter, 891. 00/927. February 20, 1918.

51. Ibid.

نیویورک، چنین آمده: ...
 آنچه من امروز در مسجد سنیهای ارومیه دیدم، نشریات میدان مدیسن می‌توانند
 آمریکا را ظرف ده ساعت از واقعه‌ای آگاه کنند که نکبت‌بارترین صحنه جنگ در
 جهان است و میلیونها نفر برای کمک اقدام خواهند کرد. پناهندگان کرد از روستاهای
 کوهستانی، محروم از خرمتهای پرمحصول، بدون سرپناه روی سنگ زندگی
 می‌کنند. مردم با لباسهای پاره و ژنده، قحطی زده، بیمار و کشیف مانند سگهای
 ولگرد شرق در خیابانها زندگی، و با سگها بر سر به دست آوردن زباله‌های قصابیها
 رقابت می‌کنند. اقداماتی که آمریکا بیها برای ارمنیان، آسوریها و کردها انجام دادند،
 یک پیروزی ملی است اما حجم بسیار وسیع نیازها بسیار بیشتر از اینهاست. ۵۲

نامه مورخ ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ از سوی پدر فردریک ان. یسوپ از تبریز حاوی مطالب
 زیر است:

اوضاع در اینجا نامطلوب است و احتمال بسیار دارد که به تدریج بدتر شود. هم‌کنون
 قضیه نان بسیار جدی است. بارندگی نیست و چشم‌انداز کشاورزی بد است. معلوم
 نیست مردم چگونه زمستان را سر خواهند کرد، زیرا بیم آن داریم که تا قبل از بهار
 اوضاع بسیار وخیم شود. از ارومیه و ساوجبلاغ گزارشهای مشابهی می‌رسد: نزدیک
 به چهل هزار زن و کودک کرد در وضعیت نیازمندی وحشتناکی به سر می‌برند و از
 گرسنگی رو به مرگ هستند... صرف‌نظر از مسئله غذا، اوضاع داخلی این منطقه نیز
 ناآرام است. جناحهای سیاسی اقدام به ترور می‌کنند و در فواصل کوتاهی افراد به
 قتل می‌رسند. طی ده روز گذشته سه تن از رجال سرشناس به همین صورت در تبریز
 کشته شدند. البته شما از اوضاع منطقه واقع در شمال ما آگاه هستید. آنها در اوضاع
 اینجا نفوذ دارند... ایرانیها آنقدر طرفدار آلمان هستند که نمی‌توانند دریابند آمریکا
 چگونه می‌تواند از آنها حمایت کند.

نامه پدر یسوپ مورخ ۳۱ اکتبر ۱۹۱۷ از تبریز حاوی اطلاعات بالارزشی است. او
 درباره قحطی می‌نویسد:

جوشش و ناآرامی در کل جامعه مشهود است. با افزایش مستمر قیمتها، اوضاع نیز
 به تدریج بدتر می‌شود. خشکسالی زمستان و بهار گذشته منجر به کاهش محصول
 شد و در این میان صدور دام و مواد غذایی مستمر ادامه داشت... در ماه سپتامبر

بهای غلات بیش از دو برابر شد. اکنون تقریباً چهار برابر شده است. انبوه زنان گرسنه چند هفته نانوائیها را اشغال می‌کردند تا نوبت خرید نانشان برسد و غالباً ناگزیر می‌شدند گرسنه برگردند. از آنجا که نان غذای اصلی توده مردم است، قحطی نان مصیبت بزرگی است. چشم‌انداز بدی در پیش روست و بیم آن می‌رود که تا پیش از بهار نیاز به فعالیتهای امدادی در تبریز و مناطق اطراف نه تنها برای پناهندگان، بلکه برای مردم گرسنه نیازمند نواحی اطراف افزایش یابد.

سپس در این نامه به شرح اوضاع سیاسی را پرداخته است: در عین حال، شهر به تدریج مملو از انقلابیون و اصولگرایان افراطی می‌شود و جناحهای سیاسی و کمیته‌های سری مشغول فعالیت‌اند. در اینجا چندین ترور طراحی شده و به مرحله اجرا درآمده است. آغاز این اقدامات با قتل حاکم سابق آغاز شد و تاکنون با جدیت دنبال شده است و چندین تن از رجال سرشناس طی چند شب به قتل رسیدند. هر چند برخی از قتلها روز هنگام صورت گرفته است و از این رو قاتلان باید شناسایی شده باشند، اما هیچ حکومت قاطعی وجود ندارد که آنها را مهار کند. گفته می‌شود که از قبل به قربانیان اخطار می‌دهند اما ظاهراً معدودی از آنها توانسته‌اند بگریزند. کشف انگیزه این ترورها دشوار است، اما ظاهراً حس انتقام‌جویی از مرتجعان سالهای ۹-۱۹۰۸ و ۱۹۱۱ و نیز قتل ثروتمندانی که متهم به احتکار گندم به جای تأمین ما محتاج آنها و نیز متهم به اخاذی هستند، با هم تلفیق شده است. ۵۳

در ژانویه ۱۹۱۸، آذربایجان مانند سایر نواحی ایران با قحطی دست و پنجه نرم می‌کرد. کالدول، در مرسوله مورخ ۲۱ ژانویه ۱۹۱۸ خود گزارش کنسول گوردون پادوک از تبریز، و نامه‌ای از سوی پدر دلبلیو. ای. شند از ارومیه مورخ ۳ ژانویه ۱۹۱۸ را ضمیمه می‌کند. گزارش پادوک حاوی توصیفی از اوضاع فلاکت‌بار ۳۰،۰۰۰ پناهنده کرد در ناحیه ساوجبلاغ آذربایجان است:

همان‌طور که ذکر شد، یکی از اعضای هیئت ما از منطقه ساوجبلاغ دیدن کرد، جایی که گفته می‌شود حدود سی هزار کرد تهیدست دارد که اغلب آنان زن، کودک و مردان مسن هستند و پس از توقف عملیات نظامی روسها در این منطقه، به موطن خود بازگشته‌اند. این دیدار در پاسخ به نامه‌ای که حاکم ایرانی ساوجبلاغ برای من نوشته

و در آن اوضاع رقت‌انگیز مردم را تشریح کرده بود، صورت گرفت. اما، معلوم شد با آنکه در آن زمان ما برای اهداف خود بودجه داشتیم، اما هیچ آذوقه‌ای در منطقه برای خرید وجود نداشت. این منطقه پی در پی به اشغال روسها و انگلیسیها در آمده بود، و سرانجام به دلایل تنبیهی نیمی از شهر را ویران کرده بودند. از آنجا که اکنون امکان وارد نمودن آذوقه از جای دیگر به این منطقه وجود ندارد بعید نیست که مجبور شویم در آینده نزدیک اقدامات امدادی صورت دهیم.

به این ترتیب پرونده پناهندگان بینوا مختومه اعلام شده بود. علاوه بر جنایات روسها، پادوک دلیل دیگری نیز برای بهای گزاف گندم و جو ارائه می‌کند: احتکار. پادوک ضمن توصیف اعمال نوعدوستانه برخی از متمولان شهر تبریز می‌نویسد:

این افراد به منظور کسب پاداش اخروی در آخرت دست به کمک می‌زنند، اما احتمال آن نیز هست که به خاطر جلوگیری از شورشهای ناشی از گرسنگی به این اقدامات روی آورده باشند. چنین شورشهایی قطعاً متوجه آنها می‌شود که مالک روستا و صاحب انبار آذوقه هستند. در حقیقت، این وضعیت اخیر است که موجب مصیبت‌های تنگدستان شده است، زیرا شمار قابل ملاحظه‌ای از مالکان روستاها بدون توجه به عراقب آن، غلات این منطقه را ذخیره می‌کنند و هنوز به امید افزایش قیمتها، آنها را نفروخته‌اند.

سبب دیگر کمبود مواد غذایی، خشکسالی است:

این امر که مدت پانزده ماه هیچ بارندگی‌ای در این منطقه نبوده و فقط طی چند روز گذشته اندکی باران باریده، و از خرمن سال گذشته فقط دوسوم محصول همیشگی به دست آمد، به انحصارگران این امکان را داد که بهای هر خروار را از ۲۰ به ۱۴۰ تومان برسانند. بارش برف طی دو روز گذشته و امید به ادامه بارش آن موجب کاهش قیمت گندم به ۸۰، و جو به ۶۰ تومان شده است، و اگر اوضاع به همین صورت پیش برود به خاطر محصولات بهاری، انتظار کاهش قیمتها می‌رود.

پادوک برخی اقدامات را که برای بهبود اوضاع انجام گرفته به این صورت مطرح می‌کند:

در اینجا کمیته تغذیه‌ای با حضور آقای ال. مولیتور، مدیر گمرکات و یک کارمند توانا و صادق به عنوان مشاورش تشکیل شده است. این کمیته موفق شده بسیاری از

مالکان روستاهای بزرگ، را مجاب کند تا گندمی را که ذخیره کرده‌اند به بازار عرضه کنند. با اعزام قزاقهای ایرانی به مناطق مجاور، بیشتر ذخیره‌های آذوقه دولتی را وارد کردند. حاصل آنکه قضیه نان در شهر که همواره عامل بلوهای بسیار بود و در اوایل زمستان احتمال می‌رفت که بسیار وخیم شود، تا حدودی برطرف شده است. از این رو، اعتقاد بر این است به‌رغم آنکه بی‌تردید کمبود مواد غذایی و فلاکت بسیاری دیده می‌شود، وخامت اوضاع تبریز و حومه آن به شدت نواحی دیگر ایران نیست، و نمی‌توان گفت که این شهر در حالت قحطی به سر می‌برد. در این حوالی، به استثنای چند خانواده که چندی قبل در مسیر خود از جنوب شرق ساوجبلاغ به اینجا رسیدند، و پس از آن هم این محل را ترک کردند، هیچ پناهنده‌ای وجود ندارد.

پادوک همچنین فاش می‌کند که هیئتهای امدادی آمریکا حدود ۱,۰۷۵,۰۰۰ دلار دریافت داشتند که عملاً همه آنها را هزینه کردند. او می‌افزاید: «با توجه به اینکه هیچ برنامه روشنی برای بودجه ماههای آتی تنظیم نشده، کمیته ناگزیر است برای استمرار کارش به کمیته مرکزی در آمریکا متکی باشد. از این رو، از این پس نمی‌توان هیچ برآوردی از بودجه اینجا ارائه کرد.»^{۵۲}

پدر دبلیو ای. شید، رئیس کمیته امداد ارمنیان و آسوریان ارومیه، در گزارش خود در تاریخ سوم ژانویه ۱۹۱۸ اوضاع ارومیه را چنین تشریح می‌کند:

جمعیت محلی سخت محتاج است و مشکلات تا برداشت محصول افزایش خواهد یافت... معضل اصلی در اینجا یافتن گندم و غلات دیگر و آوردن آن به این محل است. مناطق شمالی وضعیت مناسبی دارند، اما هرگز مازاد چندانی جهت صادرات ندارند. منطقه سولدوز در جنوب، که معمولاً دست‌کم نیمی از گندم وارداتی را تأمین می‌کرده، اکنون در وضعیتی بدتر از ارومیه به سر می‌برد؛ و مردم از شدت گرسنگی در شرف مرگ هستند. اوضاع ساوجبلاغ و مناطق جنوبی ترکی کمی بهتر از سولدوز است، اما در آنجا نیز کمبود مواد غذایی به چشم می‌خورد. مناطق واقع در شرق دریاچه که به تبریز محصول صادر می‌کردند و نیز با کمبود غذا مواجه هستند. مصرف کردن و به نه رسانیدن مواد غذایی توسط ارتش روسیه بر میزان مشکلات افزوده. عملکرد ارتش روسیه و نحوه بردن آذوقه‌ها از بازار به توسط آن ارتش موجب هراس مردم از آوردن محصولاتشان به بازار شده است. اگر صرفاً قضیه

جمعیت محلی بود، مسئله به مراتب آسان‌تر بود، اما در شهرهای ارومیه، سلماس و خوی، بیش از ۲۵,۰۰۰ پناهنده مسیحی از عثمانی و حدود ۲۰,۰۰۰ تا ۳۰,۰۰۰ پناهنده کرد در ارومیه داریم. مسیحیان عمدتاً از راه کمکهای خیریه گذران می‌کنند، بخشی از کردها در منازل خود هستند، اما اکثر آنان عمدتاً به علت ناآرامی و رفتار سربازان روسی پناهنده هستند، گرچه اتباع ایران به‌شمار می‌روند. این پناهندگان از همه نیازمندتر هستند.

شید همچنین اعلام می‌کند که درصد بسیار کمی از نیازمندان کمک دریافت می‌کنند: «اکنون شمار افرادی که کمک دریافت می‌کنند نزدیک به ۱۴۰۰ نفر و رو به افزایش است.»^{۵۵} در آذربایجان مناطقی وجود دارد که دچار قحطی نشده‌اند. در ماه مه ۱۹۱۸، نیروهای بریتانیا زنجان را به اشغال خود درآوردند. داناها می‌گویند: «از میان روستایی عبور می‌کردیم که قحطی در مقایسه با نواحی نزدیک همدان تأثیر کمتری بر جای گذاشته بود. غذا فراوان بود و «گردان گرسنگان» با افراد گرسنه‌اش در شمال غرب ایران کمتر دیده می‌شد.»^{۵۶} بنا بر گزارش داناها در روستای بنیک سوما در جنوب تبریز، «آذوقه فراوان است و گرسنگی به این دهکده متروک ایران که در زیر شاخ و برگ باشکوه درختان بلوط و شاه‌بلوط قرار دارد، نرسیده است.»^{۵۷} در ژانویه ۱۹۱۹، فرانسیس وایت گزارش می‌دهد با آنکه اوضاع تهران تا حدودی بهتر شده است، ولایات اقبال خوبی نداشته‌اند:

با این حال، اوضاع در شهرستانها چندان مطلوب نیست. بهای نان در همدان دو برابر و نیم تهران است؛ و گزارش می‌رسد که در آذربایجان قیمت‌ها بیشتر است. تلاشهایی صورت گرفته تا در اسرع فرصت، در ولایات نیز کنترل مواد غذایی صورت پذیرد. نماینده‌ای از سوی سازمان نظارت ظرف چند روز آینده عازم همدان می‌شود و انتظار می‌رود که ظرف چند هفته آینده سودجویی در آنجا نیز با موفقیت متوقف شود.

او اوضاع پناهندگان در همدان را چنین توصیف می‌کند:

مسئله مهم دیگر در همدان قضیه پناهندگانی است که در فصل تابستان، هنگام حمله ترکها به سلماس و ارومیه خانه‌های خود را در آذربایجان رها کردند. شمار بسیاری از

55. Caldwell, dispatch 359 and enclosures, 891. 48/58, January 21, 1918.

56. Donohoe, *Persian Expedition*, pp.147-148.

57. *Ibid.*, p. 177.



[۳۳۶-۳۸۱]

این افراد به همدان آمدند و شمار بیشتری به باکو رفتند. مقامات نظامی بریتانیا در باکو اردوگاه بزرگی برای نگهداری از آنان در طول فصل زمستان برپا کرده‌اند. اما، شمار بسیاری در همدان ماندگار شدند و یا پس از عزیمت دیگران به آنجا آمدند؛ و حال برای زمستان یا باید از آنها نگهداری شود و یا به موطن خود بازگردانده شوند. تلاشهایی صورت گرفته تا دست‌کم تا پیش از بهار مردان را به مزارع خود بازگردانند تا در زمان مناسب برای سال آینده بکارند و یک فصل را از دست ندهند.^{۵۸}

کاملاً روشن است که قحطی آذربایجان تا تابستان ۱۹۱۹ ادامه داشته است. وایت طی تلگرام مورخ ۳۱ ژانویه ۱۹۱۹، در یک گزارش اقتصادی و سیاسی از آذربایجان چنین می‌نویسد:

اوضاع اقتصادی آذربایجان وخیم است. قیمت‌ها گزاف است. تبریز در قحطی به سر می‌برد و تیغوس مهلکی شیوع یافته، هیئت امدادی به ریاست پادوک تشکیل شده و

بازگرداندن پناهندگان تا بهبود اوضاع به تعویق افتاده است.^{۵۹}

در ۲۲ فوریه ۱۹۱۹ وایت اطلاع داد: «حکومت ایران در حال اختصاص دادن ۳۰۰،۰۰۰ تومان جهت کمک به مردم آذربایجان است.» و همچنین اعلام داشت: کمیته امداد آمریکایی اکنون ۳،۰۰۰ تن را در همدان تحت پوشش قرار داده است و بریتانیا کمک به حدود ۴۰،۰۰۰ نفر را در باکو بر عهده گرفته است. اگر این افراد به زودی بازگردانده نشوند، محصول یک سال بعد را هم از دست خواهیم داد و بار بیشتری بر دوش صندوق امداد خواهد بود.^{۶۰}

وایت در ۲۷ فوریه در گزارش دیگری می‌افزاید:

مفتخراً به اطلاع می‌رسانم اکنون دولت ایران توجه خاصی به برطرف کردن اوضاع فلاکت‌باری که اینک در آذربایجان برقرار است، نشان می‌دهد و تصمیم گرفته برای توزیع آذوقه در میان نیازمندان به آن منطقه مواد غذایی ارسال کند. اطلاع کسب کردم قرار است نزدیک به ۷۵۰ خوراک برنج از تهران به تبریز و حدود ۳۵۰۰ خوراک دیگر از مازندران به آن منطقه ارسال شود تا نیازهای فوری مردم را برآورده نماید، بذر غلات به طور رایگان میان زارعان توزیع شود و ناظرانی برای نظارت بر کشت به موقع آن گمارده شوند. حکومت در حال بررسی اختصاص دادن سیصد هزار تومان برای توزیع در میان نیازمندان است.^{۶۱}

وایت در یازدهم مارس ۱۹۱۹ می‌نویسد: «حکومت ایران مبلغ ۲۵۰،۰۰۰ تومان و مقادیری آذوقه جهت کمک به آذربایجان ارسال کرده؛ اما هنوز در آن منطقه اوضاع عوض نشده است.»^{۶۲}

در آوریل ۱۹۱۹، که اوضاع تهران رو به بهبود بود، ولایات کماکان در قحطی به سر می‌بردند. وایت در خصوص اوضاع تهران می‌نویسد:

به سبب وجود محصولات خوب در فصل خرمن سال گذشته و نظارت بر مواد غذایی از سوی حکومت ایران در تهران و به توصیه مقامات بلژیکی، نان در پایتخت فراوان است و به قیمت مناسبی فروخته می‌شود. اما، بهای کالاهای دیگر کماکان ده

59. White, telegram 98, 891.00/1074, January 31, 1919.

60. White, telegram 105, 891.00/1079, February 22, 1919.

61. White, dispatch 487, 891.00/1090, February 27, 1919.

62. White, telegram 109, 891.00/1081, March 11, 1919.

برابر قیمت‌های عادی و مزد روزانه کارگران تنها برای خرید پنج تخم مرغ کافی است. به هر حال، نان غذایی اصلی طبقات کارگر است و آنها با خرید شش پوند نان در روز با سه قران دستمزد روزانه‌شان می‌توانند خوب زندگی کنند.

گرسنگی در ولایات ادامه داشت:

اوضاع در ولایات چندان مطلوب نیست. قیمت‌های همدان بالاتر از تهران است، هر چند طی سه ماه گذشته، قیمت‌ها کاهش فاحشی داشته است. وخیم‌ترین اوضاع در آذربایجان مشاهده می‌شود؛ قیمت‌ها بسیار بالاست و قحطی ادامه دارد. حکومت ایران نان و گندم ارسال می‌کند تا به تغذیه نیازمندان کمک کند و کمیته امداد ایران و آمریکا حدود بیست و پنج هزار تهیدست را فقط در شهر تبریز مورد حمایت قرار داده‌اند. تیغوس خطرناکی در تبریز شیوع یافته و مرگ و میر ناشی از گرسنگی قحطی را تکمیل می‌کند.^{۶۳}

قحطی در خراسان

نامه مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸ ای. ای. داگلس از بیمارستان آمریکایی تهران به کالدول، حاوی مطالب زیر در خصوص اوضاع مشهد و خراسان است: «پدرال. اف. اسلین در مشهد در ۲۱ دسامبر می‌گوید: قحطی در این شهر آغاز شده و روزه‌روز شدیدتر می‌شود. گندم اکنون هر ۶۵۰ پوند، شصت و پنج تومان است.» وی بار دیگر در یادداشت‌های سوم ژانویه خود می‌نویسد: «مردم تنگدست اینجا به خاطر غذا سخت در مضیقه‌اند. هر روز ظهر از محل بولی که دوستان برای این کار داده‌اند به عده‌ای از آنها غذا می‌دهیم.»^{۶۴} نشریه نیر است در شماره ۱۲ آوریل ۱۹۱۸، گزارشی از مشهد و خراسان ارائه می‌کند و اوضاع این شهر را در نوامبر ۱۹۱۷ شرح می‌دهد. در آوریل ۱۹۱۸، نیروهای روسی عقب‌نشینی کردند و تمام منطقه شرق ایران در اشغال بریتانیا بود؛ مشهد در ماه مارس ۱۹۱۸ به اشغال قشون بریتانیا درآمد. کالدول طی مقاله‌ای به این موضوع اشاره می‌کند:

این مقاله به‌رغم آنکه دیرنگام منتشر می‌شود، اما به خوبی اوضاعی را که طی پاییز گذشته و حتی هم‌اکنون در ایران حاکم است تشریح می‌کند، و امید است که مورد

63. White, Quarterly Report No. 3, 891.00/1096, April 4, 1919.

64. Caldwell, dispatch 353 and enclosures, 891. 48/59, January 15, 1918.

توجه قرار گیرد. اوضاع مشابه و حتی بدتر و قیمت‌های بالاتری در تهران، همدان، شیراز، تبریز و دیگر شهرهای ایران حاکم بود و کماکان نیز ادامه دارد. در این مقاله، که تحت عنوان «اوضاع شهرهای شمال شرقی» در تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۹۱۷، با تأخیر انتشار یافت، چنین آمده: بیش از یک سال و نیم است که منطقه مشهد هیچ برف و بارانی نداشته و خشکسالی بسیار شدید بوده است. بهای گندم از قیمت عادی هر خروار دوازده تومان به چهل و پنج یا پنجاه تومان افزایش یافته است. مردم تنگدستی که درآمدشان افزایش نیافته، برای خرید نان چهار برابر گذشته پول می‌پردازند. اقلامی مانند چای، شکر، میوه و غیره برای آنان در حکم رؤیاست؛ زیرا خرید این کالاها کاملاً خارج از قدرت آنان است. ماههاست هزاران نفر مزه گوشت را نچشیده‌اند. تمام پولشان صرف خرید نان می‌شود و بسیاری از آنان حتی نان را به میزان کافی نمی‌توانند خریداری کنند. از مراجع موثق شنیده‌ام که نوزدان را در خیابانها می‌گذارند تا هر کس که می‌تواند آنها را ببرد و از آنها مراقبت کند و حدود بیست و پنج نفر از این... را به بیمارستان امام رضا برده‌اند... واقعه ذیل را نمی‌توانم تأیید کنم. لاشه حیوانی در فضای باز خارج از دروازه‌های شهر افتاده بود. (مردم معمولاً زحمت نمی‌کشند لاشه حیوانات را به خارج از شهر حمل کنند. معمولاً آنها را در خیابان یا قطعه زمینی رها می‌کنند و سگهای خیابانی باقی‌کار را انجام می‌دهند.) به محض آنکه این لاشه را انداختند، مردم دوان‌دوان به طرف آن هجوم آوردند و شروع کردند به بریدن و بردن پاره‌های گوشت. در این میان سگها نیز دور آنها را گرفته بودند، دمشان را تکان می‌دادند و صبورانه منتظر نوبتشان بودند تا پس‌مانده را تمام کنند... در روستاها که تأمین‌کننده مواد غذایی شهرها هستند، از شمار دامها به علت فقدان علوفه کاسته شده است. برگهای خشک درختان را خرواری چهار تومان می‌فروشدند، حال آنکه سابقاً بهای یک خروار پوشال خوب دو تومان بود. دامها می‌میرند و برخی دیگر را نیز می‌کشند زیرا غذایی ندارند که به آنها بدهند. یک گوسفند بره در کنارش یازده قران به فروش می‌رسد، حال آنکه قیمت یک گوسفند تنها پانزده قران بود. این روند اکنون قیمت گوشت را بالا نبرده است، اما به زودی موجب افزایش آن خواهد شد. مرگ یا کشتن هر شتر، اسب، قاطر و با الاغی بی‌درنگ موجب افزایش بهای محصولات روستایی و تمام اقلام حمل‌شدنی می‌شود، زیرا غیر از حیوانات وسیله‌ای برای حمل و نقل وجود ندارد.

در بند آخر این مقاله چنین آمده:

تجارت را کد شده، قیمتها بسیار گزاف است. هر پوند استرلینگ حدود سی قران یا کمتر به فروش می‌رسد، حال آنکه پیش از جنگ معادل پنجاه و پنج قران بود. ارزش روبل روسی به هشت شاهی رسیده، حال آنکه پیش از جنگ صد و شانزده شاهی ارزش داشت. هرگونه واردات از روسیه عملاً متوقف شده است... تصور می‌کنم قدرتهای بزرگ معمولاً در فعالیتهای نوعدوستانه شرکت نمی‌کنند، اما گهگاه می‌شنوم که در زمان جنگ دست به چنین کارهایی می‌زنند. اگر فقط انگلیسیها شرکتی راه‌اندازی می‌کردند که حمل‌کالا را از هندوستان به خراسان و مشهد تسهیل کند، نه تنها عمل نوعدوستانه‌ای انجام می‌دادند، بلکه به سود سرشاری نیز دست می‌یافتند. ۶۵

نویسنده پرسش صریحی را مطرح می‌کند: «چرا دولت انگلستان از هندوستان مواد غذایی وارد نمی‌کند؟». گزارش بعدی ساوترد روشن می‌کند که گندم به وفور و به قیمت بسیار پایین در هند موجود بود. ساوترد همچنین نشان می‌دهد که در عراق درست در آن سوی کرمانشاه که مردم از قحطی در حال مرگ بودند، گندم نیز به وفور پیدا می‌شود. چگونه است در حالی که در هند و عراق غلات به وفور موجود بود، ایران که در میان این دو کشور واقع بود، در قحطی به سر می‌برد. معلوم می‌شود که نه تنها انگلیسیها هیچ نوع مواد غذایی‌ای به خراسان وارد نکردند، بلکه اقلام غذایی را به صورت کلان به منظور تأمین آذوقه قشونهایشان در ایران و روسیه خریداری می‌کردند. قحطی خراسان بسیار بااهمیت است، زیرا به واسطه انتشار اثر ژنرال دبلیو ای. آر. دیکسن سربازرس نوار شرقی ایران، اطلاعات مفصلی در خصوص خرید مواد غذایی از سوی قشون بریتانیا در خراسان داریم. مطالعه این اثر مهم کاملاً مشهود است که گرچه خرید مواد غذایی به توسط انگلیسیها نمی‌توانست تنها عامل قحطی در خراسان باشد، اما این خریدها بر شدت و وخامت اوضاع افزود. متعاقباً، افراد بسیاری به علت گرسنگی جان خود را از دست دادند، حال آنکه، در غیر این صورت شاید چنین اتفاقی نمی‌افتاد. در اینجا نشان خواهیم داد که همین امر در مورد [شمال] و غرب ایران، یعنی گیلان و آذربایجان، نیز صادق است. قحطی رشت و گیلان کاملاً از آن جهت روشنگر است که تا پیش از اشغال این منطقه از سوی انگلیسیها در تابستان ۱۹۱۸، گیلان از قحطی جان سالم به در برده

بود. اندکی پس از آن، بریتانیا خرید مواد غذایی جهت صدور به باکو را آغاز کرد. از آن پس گیلان در دام قحطی سقوط کرد.

قحطی ادامه می یابد

طی تابستان و پاییز سال ۱۹۱۸، به رغم محصول خوب، قحطی با همان شدت ادامه یافت. کالدول در تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۱۸، در مورد بهای اقلام ضروری در فصل برداشت محصول چنین گزارش می دهد: «گندم برای هر بوشل ۱۲-۱۵ دلار، جو هر بوشل ۷-۹ دلار، و برنج هر پوند ۵۵ سنت، و شکر پوندی یک دلار و هشتاد سنت، و ذغال تنی ۱۴۰ دلار بود.» از دیدگاه کالدول، این قیمتها حاکی از «کمبود آذوقه و قحطی در فصل برداشت محصول در ایران است.» او سپس در صدد یافتن علل افزایش قیمتها برمی آید:

شرح موقعیت دوگانه طبقه فقیر ایران که در میان انبوه محصول دچار گرسنگی بودند، به این توضیح نیاز دارد: صرف نظر از ذخایری که قشون خارجی در ایران خریداری کردند، محصول سال ۱۹۱۷ احتمالاً برای تأمین آذوقه جمعیت کشور کافی بود، اما به علت نبود دولت مقتدر، و در حقیقت به دلیل نبود هیچ دولتی، محصولات محدود گندم و جو را، که اقلام اصلی غذای قراست، انبار و احتکار کردند تا آنکه قیمتها به شدت افزایش یافت. در این میان هزاران نفر در حال مرگ بودند و حتی اکنون که محصولات کشور فراوان است و در حقیقت طی چند سال اخیر بهترین سال است، در زمان برداشت محصول گندم، هر بوشل از دوازده تا پانزده دلار است، و جو نیز کمی بیشتر از نصف همان قیمت، و اغلب اقلام ضروری دیگر به بهای مناسبی به فروش می رسد.

سپس کالدول به عامل مهم دیگری اشاره می کند:

علاوه بر فقدان حکومت، فقدان امکانات حمل و نقل، با توجه به از بین رفتن بسیاری از چارپایان باربر به علت قحطی زمستان گذشته، یکی دیگر از عوامل قیمتهای گزاف محصولات داخلی ایران است، حال آنکه نبود تسهیلاتی برای وارد نمودن اقلام ضروری و مواد غذایی از کشورهای دیگر توجیه کننده قیمت فوق العاده محصولات خارجی است.^{۶۶}



چند تن از افسران انگلیسی در ایام جنگ جهانی اول در ایران (۱۹۲۲-۱۹۲۳ع)

۴۱

تا ژوئیه ۱۹۱۸، اوضاع تهران همچنان بد بود. کالدول در تلگراف خود چنین می‌آورد: «به علت شورشها و آشوبهای ناشی از کمبود مواد غذایی و فعالیتهای آشوبگران سیاسی، در تهران حکومت نظامی اعلام شد.»^{۶۷} در پی قحطی بزرگ بیماریهای واگیردار شیوع یافت. کالدول در مورد اوضاع قزوین چنین گزارش می‌دهد: «به گزارش پادوک، بیماری مسری آنفلوآنزا در قزوین شیوع یافته و بیش از نیمی از جمعیت مبتلا شده‌اند.»^{۶۸}

در پاییز ۱۹۱۸، عوارض قحطی حکمفرما بود. کالدول گزارش می‌دهد: سال گذشته یکی از سخت‌ترین سالهایی بود که ایران پشت سر گذاشت؛ روزانه ده‌ها نفر به علت گرسنگی در شهرهای بزرگ جان خود را از دست می‌دادند. خوشبختانه، در فصل بهار کشاورزان محصول بسیار خوبی برداشت کردند و از بهای نان و مواد غذایی به صورت چشمگیری کاسته شد. افسوس که حکومت قادر نیست، و یا به

67. Caldwell, telegram, 891. 00/976, July 7, 1918.

68. Caldwell, telegram, 891.00/1023, September 25, 1918.

احتمال قوی تمایلی ندارد، از احتکار گندم به توسط زمینداران ثروتمند ممانعت کند. از این رو، قیمت‌ها بسیار بالاتر از سطحی است که موقعیت اقتضا می‌کند. طی چند هفته گذشته، یک بلژیکی را به مقام ناظر مواد غذایی منصوب کرده‌اند و اکنون باید دید که حکومت به وی اختیار لازم و کافی می‌دهد تا وی برای مهار قیمت‌ها و نیز مجاب ساختن صاحبان گندم به فروش منصفانه محصول اقدام نماید یا خیر. اگر دولت از وی حمایت کافی به عمل آورد، او دست‌کم می‌تواند از افزایش قیمت گزاف کتونی محصولات جلوگیری کند و در سال بعد، در هزینه آذوقه‌های اصلی کاهش چشمگیری صورت دهد. اگر نتواند از افزایش قیمت‌ها جلوگیری کند، بیم آن می‌رود که عوارض خوفناک قحطی باگرسنگی‌ها و مصائب ناشی از آن، که سال قبل پدید آمد، امسال تکرار شود.^{۶۹}

روزنامه ایران مورخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۸ در خصوص انتصاب بازرس مواد غذایی چنین گزارش می‌دهد:

مسوئل. مولیتور، کارمند بلژیکی دولت ایران، که اخیراً از تبریز به تهران آمده است، به سمت نظارت بر مواد غذایی منصوب شده است... مسئولیت اداره املاک سلطنتی، انبار گندم دولتی و اداره نان و مواد غذایی کشوری و ناتوایان به وی واگذار شده است. و به آن قسمت‌ها اطلاع داده‌اند که اکنون زیر نظر این اداره هستند.

در مقاله آمده است که: «امیدواریم به زودی نتیجه اقدامات ایشان را در تنظیم امور ناتوایان مشاهده کنیم.» یکی از اقدامات مسیو مولیتور شلاق زدن کربلایی حسین بخت برگشته، ناتوای «پلید» تهران بود. نشریه ایران مورخ ۲۰ سپتامبر در خصوص این واقعه چنین گزارش می‌دهد:

کربلایی حسین یکی از ناتوایان بزرگ تهران است که از حرفه خود به صورت غیرقانونی ثروت هنگفتی به هم زده و نامش در فهرست بدترین ناتوایان آمده است. او طرح‌های پیشین خود را طی چند روز گذشته اجرا می‌کرده، حال آنکه مسیو مولیتور، ناظر جدید مواد غذایی، امور ناتوایان را به صورت جدی مورد بررسی قرار داده است. اخیراً اداره مواد غذایی معلوم کرد که او بخشی از آرد ارسالی از سوی دولت جهت بخت را احتکار می‌کرده است. از این رو، پریروز غروب وی را بازداشت و به نظمی اعزام کردند. در نظمی او را به سه پاه بستند و صد ضربه شلاق زدند.

توجه جدی ناظر مواد غذایی به تنبیه شماری از دزدان صنف نانویان که به رنج کشیدن صدها تن از مردم گرسنه راضی هستند، کاملاً مورد تقدیر است و ما امیدواریم او همین سیاست خود با کربلایی حسین را با دیگران نیز در پیش گیرد.

اما به رغم شلاق خوردن کربلایی حسین، روزنامه ایران مورخ ۱۵ سپتامبر از کمبود و بهای گران گندم خبر می دهد و کمبود گندم و بهای گزاف آن را گزارش می کند: طی چند روز گذشته مقادیر فراوانی گندم وارد شهر تهران کردند. طبق دستورهای قبلی صادره شده از سوی ناظر مواد غذایی، گندم در اختیار حکومت است و پس از آنکه به مالک اطلاع دادند، بخشی از گندم به مالک عودت داده می شود و او قبل از تحویل آن باید مجوز دریافت کند و بهای بقیه که نزد حکومت است، به مالک پرداخت می شود. گندم را خرواری چهل و پنج یا پنجاه تومان و هر بوشل بین هفت تا ده دلار می فروشند.^{۷۰}

قحطی در فارس

قحطی و بیماریهای ناشی از آن خسارت بسیاری به بار آورد. محمدعلی جمالزاده، شاهد عینی، این مصیبت را بدین گونه شرح داده است:

اواخر جنگ جهانی بود (پاییز ۱۹۱۸) که اواسط یک شب تاریک و مخوف سه سوار ترسناک که هر یک شمشیر و شلاقی به دست داشتند از محدوده شهر گذشتند و وارد آن شدند. یکی از آنها «قحطی» دیگری «آنفلوآنزای اسپانیایی» و دیگری «وبا» بود. طبقات ضعیف تر جامعه پیر و جوان مانند برگهای پاییزی در اثر حمله این سواران بیرحم فرو ریختند. چون غذا وجود نداشت، مردم ناگزیر بودند هر چه را که جویدنی بود، بخورند، خواه شیء و خواه حیوان. پس از اندکی در شهر هیچ گریه، سگ و یا کلاغی دیده نمی شد. حتی موشها را هم می خوردند. برگ درختان، چمن و ریشه گیاهان را مانند نان و گوشت معامله می کردند. در هر گوشه و کنار اجساد مردگان بیصاحب پراکنده بود. پس از مدتی مردم شروع کردند به خوردن گوشت مردگان. گهگاه اجساد را جمع و بارگاری می کردند و در خارج از شهر در گودالهایی دفن می کردند و رویش را با خاک می پوشاندند. بازارها و مغازه ها خالی و تعطیل

بودند، نه دکتر و نه پرستار و نه دارو، هیچ یک موجود نبود.^{۷۱}

گزارشهای سایکس مبنی بر اینکه ظرف یک ماه، یعنی در ماه اکتبر ۱۹۱۸، یک پنجم جمعیت شهر شیراز جان خود را از دست دادند، مهر تأییدی است بر شرح جمالزاده. سایکس مطلب زیر را ارائه می دهد:

هنوز جنگ با قشایبها به پایان نرسیده بود که حمله مخوف آنفلوآنزا هم فاتحان و هم مغلوبان را از پا انداخت. این بیماری در شیراز به صورت بسیار مهلک تر پدیدار شد. نخست نمی دانستیم این بیماری که قشون را در شیراز و فیروزآباد مبتلا کرده بود نیمی از جمعیت شهر را از پای در خواهد آورد.

او میزان مرگ و میر را به این صورت ارائه می دهد:

از جمعیت ۵۰،۰۰۰ نفری شهر شیراز، ۱۰،۰۰۰ نفر جان خود را از دست دادند. فجع تر آنکه مقامات کشوری جنازه‌ها را اتبار کردند و ما نیز آن قدر مشغول نیروهای خود بودیم که نمی توانستیم برای مردم شهر کاری کنیم. صدها تن از مردم در کمال ناامیدی در مساجد ازدحام می کردند و در همانجا جان خود را از دست می دادند. تلفات ما دلخراش بود؛ بیش از ششصد انگلیسی و هندی قربانی این بلاى عالمگیر شدند. فرمانفرما نیز مبتلا شد و وقتی پس از بهبودش او را دیدم به همان زبان فرانسه عجیبش گفت نصف مردم شیراز مرده‌اند.^{۷۲}

سایکس پس از این مطلب، دقیقاً در صفحه بعد ضد گفته‌های خود رایان می کند و می گوید بیماری‌ای که در میان قشون انگلیسی شایع بود با بیماری جمعیت محلی متفاوت بود و تلفات انگلیسیها فقط دو درصد بود:

آنفلوآنزای وحشتناکی در اوایل ماه اکتبر شایع شد، اما از نوع مهلک نبود و فقط دو درصد قشون ما در مقابل ۱۸ درصد جمعیت شیراز جان خود را از دست دادند؛ در عین حال، تمام افرادی که مبتلا شدند، بسیار ضعیف بودند و تا زمانی که کاملاً خوب نشدند نمی توانستند کار کنند. مرگ و میر در نواحی اطراف بیشتر بود و امکان هرگونه مداوای جدی را کم می کرد.^{۷۳} نقطه دیگری از ایران که در آن آنفلوآنزا

۷۱. جمالزاده به نقل از حافظ فرمانفرمایان، فرمانفرما و قحطی ۱۳۳۶ هجری قمری در شیراز، تهران، کتابهای ایران، ۱۹۶۱، صص ۳-۴.

72. Sykes, Sir Percy. *A History of Persia*, vol. II. London: Macmillan and Co., limited, 1921.

73. *Ibid.*, p. 516.



جمعی از رجال و معاریف و عشایر فارس به اتفاق عده‌ای از افسران ایرانی و انگلیسی
در ایام جنگ جهانی اول [۷۳۶-۷۳۶ع]

به طور همزمان شدت یافته بود، شهر قزوین بود که در اکتبر ۱۹۱۸ مرکز نیروهای
نورپرفورس بریتانیا بود.

کاملاً روشن است که «توجیه» سایکس در مورد حجم اندک مرگ و میر در قشون
انگلستان یعنی متفاوت بودن نوع بیماری کاملاً واهی است. علت واقعی مرگ و میر
بیشتر ایرانیان در آن بود که قحطی آنها را ضعیف کرده بود، حال آنکه قشون انگلیسی از
خورد و خوراک خوبی برخوردار بودند. از این رو، ایرانیها به سبب قحطی سریعاً از پای
درآمدند. در حقیقت ۱۰,۰۰۰ قربانی آنفلوآنزا، قربانی قحطی بودند. به این ترتیب،
یک پنجم جمعیت فارس ظرف یک ماه از بین رفتند. جای شگفتی نیست که تقریباً نیمی
از جمعیت ایران طی سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۹ دچار قحطی شده بودند. به علاوه، قحطی
فارس به ویژه از آن جهت مهم است که نمی‌توان ادعا کرد که مسبب آن روسها و ترکها بوده‌اند. از
نوامبر ۱۹۱۴، جنوب غربی ایران در اشغال قشون بریتانیا بود و از اوایل ۱۹۱۶ فارس را نیز اشغال
کردند. در جنوب ایران هیچ نیروی روس و یا ترکی حضور نداشت؛ فقط بریتانیاییها بودند.

فرمانفرما و کمکهای امدادی به قحطی‌زدگان در شیراز

دولت ایران که فاقد هرگونه منبع اقتصادی بود، نتوانست به کمک قربانیان قحطی بشتابد. کمکهای امدادی به میسیونرهای آمریکایی و سازمانهای خیریه خصوصی واگذار شد. در شیراز، حاکم ولایت، شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما، رهبری کمکهای امدادی به قحطی‌زدگان را برعهده گرفت. در مارس ۱۹۱۸، فرمانفرما بزرگان شهر شیراز را به منظور گفت و گو در خصوص نحوه کمک‌رسانی به جمعیت محروم شهر فراخواند. حدود چهارصد تن دعوت وی را پذیرفتند و در مقر حکومت وی اجتماع کردند. نخستین سخنران شیخ مرتضی مجتهد محلاتی از علمای شناخته شده شیراز بود که هدف جلسه را بیان کرد. وی با درخواست از حاکم جهت کمک به مردم اعلام کرد:

دلم برای قربانیان می‌سوزد. ای مردم مگر شما رحم، غرور و یا دین ندارید؟ از خداوند نمی‌ترسید؟ چرا نان این قدر گران است؟ از اروپا می‌آید؟ چرا به جای منی سه قران، هفت قران است؟... چرا از احتکار جلوگیری نمی‌کنید. آقای فرمانفرما آیا شما عاجزید؟ به شما اطمینان می‌دهیم اگر تلاش کنید مردم صددرصد از شما پشتیبانی خواهند کرد. این چه حکومتی است که نمی‌داند گندم و نان را از کجا بیاورد؟ ای مردم، اگر امروز دارید، بدهید! ای فرمانفرما، اگر تلاش کنی خداوند به تو یاری خواهد داد. اگر صرف‌نظر کنی، خداوند تو را مجازات خواهد کرد. ای بزرگان و اربابان، لطفاً کمک کنید. همه می‌دانند من در این دنیا چیزی ندارم، اما کتابهایم را خواهم فروخت و یک‌صد تومان برای نیازمندان فراهم خواهم کرد.^{۷۴}

پس از وی فرمانفرما سخن گفت و پیشنهاد کرد کمیته‌ای جهت یاری رساندن به وی در انجام دادن کمکهای امدادی انتخاب شود، و طرح زیر را ارائه داد. او از چهل داوطلب خواست تا به احداث نانوائیهایی که نان ارزان بفرشند، کمک کنند. گفت به هر یک از چهل نفر مبلغ یک هزار تومان از طرف خود پرداخت خواهد کرد تا برای ساختن نانوائی به کار گیرند. به این ترتیب، فرمانفرما چهل هزار تومان معادل هشتاد هزار دلار که با استانداردهای آن زمان مبلغ هنگفتی بود، فراهم کرد. حتی‌الامکان به نانوا آرد دولتی اختصاص می‌یافت. هر داوطلب باید متعهد می‌شد مدت شش ماه روزانه ۸۰ من آرد جو و ذرت تهیه کند، خمیر کند و بپزد، و با قیمت ارزان در اختیار مردم قرار دهد. داوطلب

مستون تمام خسارات بود. پنجاه نفر داوطلب شدند. بی درنگ کمیته‌ای جهت نظارت بر طرح انتخاب شد و نانواها ساخته شدند. به علاوه هفت یتیمخانه و نوانخانه برای مراقبت از تنگدستان تشکیل شد.⁷⁵

بهبود اوضاع در تهران - بهار ۱۹۱۹

رانف ایچ. بادر، کنسول آمریکا، در گزارش هفتم اکتبر ۱۹۱۸ خود، به انتصاب لامبرت مولیتور بلژیکی به سمت ناظر مواد غذایی در تهران و حومه اشاره می‌کند: «به وی اختیارات تام داده‌اند تا به وضعیت غذایی رسیدگی کند.» بادر همچنین تلاش دولت را برای پر کردن انبارهای غله توصیف می‌کند:

تلاش می‌شود انبارهای غله دولتی را پر کنند و به همین منظور دستور داده‌اند نیمی از کل گندم وارد شده به تهران را به قیمت فعلی بازار به ناظر مواد غذایی تحویل دهند. در تمام ولایات با سرعت تمام گندم خریداری می‌شود، و کشاورزانی که محصول خود را به دولت نمی‌فروشدند هر ماه ۱۰٪ گندم خود را غرامت می‌دهند.

بادر سپس به پایان یافتن قحطی در تهران اشاره می‌کند:

روزانه به نانویان سهمیه آرد می‌دهند و بهای نان منی سه قران تعیین شده است. بهای معمول نان منی یک قران و یک شاهی است. امسال محصول گندم خوب است. گفته می‌شود با کنترل دولتی صحیح و به موقع، می‌توان بهای نان را به مبلغ فوق حفظ، و از تکرار وضعیت غذایی اسفناک سال گذشته جلوگیری کرد.⁷⁶

در گزارش فصلی شماره ۲ مورخ ۱۰ ژانویه ۱۹۱۹، وایت به بهبود وضعیت در تهران اشاره می‌کند:

طی فصل گذشته وضع اقتصادی پایتخت تا حدود بسیاری به سبب انتصاب یک کارمند بلژیکی به سمت ناظر مواد غذایی بهبود یافته است. بهای نان (سنگک) که اکنون فراوان شده، منی سه قران است، بهایی که طبقه ضعیف می‌تواند برای رفع نیازش به اندازه کافی خریداری نماید. در ابتدا، ملاکان متمول بر ضد ناظر مواد غذایی شروع به توطئه‌چینی کردند و می‌خواستند بار دیگر گندم را احتکار کنند تا قیمت به بهای سال قحطی برسد. اما به سبب عملکرد قاطعانه کابینه، توطئه‌ها با

75. Ibid., pp. 14-17.

76. Bader, report, 891. 50/1, October 7, 1918.

شکست مواجه شد. شاه‌کنندم خود را به بهای بسیار معمولی به ناظر فروخت و عملکرد او کمک بسیار خوبی به موفقیت ناظر بود. کمیته امداد آمریکا در ایران نیز در این مورد کمک بسیار مؤثری بود.^{۷۷}

وایت، در گزارش فصلی شماره ۴ مورخ ۷ ژوئیه ۱۹۱۹، خود، گزارش می‌دهد که برداشت محصولات سال ۱۹۱۹ به قحطی پایان داد:

گزارش می‌شود حجم محصول امسال بسیار خوب بوده و در کنار محصولات سال گذشته امکان هرگونه تکرار قحطی مانند هیجده ماه پیش را در آینده نزدیک منتفی می‌کند. وضعیت مواد غذایی در تهران چنان است که سازمان نظارت بر مواد غذایی توانسته تمام محدودیتهای فروش جو را بردارد و دیگر ناگزیر به وارد ساختن گندم از اراک نیست و در حومه تهران به اندازه رفع نیازهای شهر گندم موجود است و به این ترتیب مقادیر بسیاری از گندم قم و شهرهای دیگر در شعاع مشابه از سلطان‌آباد آزاد است و به ترتیب در هزینه حمل و نقل دولت هزاران تومان صرفه‌جویی شده است... بهای نان در تهران از سه قران به مثنی ۲ قران و ۶ شاهی تقلیل یافته، بهایی که از پاییز گذشته از سوی سازمان نظارت بر مواد غذایی تعیین شده بود. ایران هنوز از خسران چارپایان باربر طی قحطی یک سال و نیم گذشته ضرر می‌بیند و تا زمانی که این خسران مرتفع نشود، تبدیل وضعیت آن به وضعیت عادی لزوماً به‌کندی خواهد بود.^{۷۸}

کالدول، در گزارش فصلی شماره ۵ مورخ اول اکتبر ۱۹۱۹، خود، می‌نویسد: «شرایط اقتصادی ایران از فصل گذشته تاکنون چنان تغییر نیافته است. محصول بسیاری از مناطق کشور خوب است و بهای مواد غذایی محلی در برخی موارد کمتر است.»
شایان ذکر است که قحطی در آذربایجان تا پایان سال ۱۹۱۹ ادامه داشت و کالدول در همان گزارش درباره مصیبت‌های آن ولایت می‌نویسد:

صرفنظر از ولایت آذربایجان جایی که ارمنیان و آسوریان و به ویژه پناهندگان سختی بسیار کشیدند و زمین طی چند سال گذشته تا مساحت بسیاری زیر کشت نرفت، تا جایی که معلوم است هیچ ناحیه‌ای دیگری از ایران دچار فلاکت نیست و

77. White, QR2, 891. 00/1088, January 10, 1919.

78. White, QR4, 891. 00/1122, July 7, 1919.

گفته می‌شود مردم ایران زمستان امسال را به راحتی خواهند گذراند.^{۷۹}

کالدول، در گزارش فصلی شماره ۶ مورخ ۹ ژانویه ۱۹۲۰، می‌نویسد:

قیمت کالاها اخیراً افزایش نیافته. تمام آذوقه گندم تحت کنترل دولت است و بهای گندم هر بوشل چهار دلار است (با محاسبه نرخ تبدیل). اخیراً برف و باران خوبی باریده است و انتظار می‌رود در فصل برداشت، محصول گندم و جو زیاد باشد و این موجب پایین ماندن قیمت‌های کنونی شود.^{۸۰}

مرگ و میر واقعی

کاهش جمعیت ایران ۱۹۱۴-۱۹۱۹

مقایسه جمعیت ایران بین سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۱۹ حاکی از آن است که حدود ده میلیون نفر طی این سالها به علت قحطی و بیماری جان خود را از دست دادند. برخلاف ادعای برخی نویسندگان قبل از جنگ جهانی اول روسیه که جمعیت ایران را فقط ده میلیون نفر اعلام کرده‌اند، ادعایی که برخی از تشریحات انگلیسی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ تکرار کرده‌اند، جمعیت واقعی ایران دست‌کم نزدیک به بیست میلیون نفر بوده است. و در سال ۱۹۱۹ این رقم به یازده میلیون رسید. چهل سال طول کشیده بود تا ایران به جمعیت سال ۱۹۱۴ رسید، و تا پیش از سال ۱۹۵۶ جمعیت ایران به این رقم نرسید. قحطی سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۹ به یقین بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ ایران و شاید فجیع‌ترین نسل‌کشی قرن بیستم بوده است.

جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴

برای مقامات آمریکایی مقیم ایران در سالهای پیش از جنگ جهانی اول، تلاش زیرکانه روسها و انگلیسیها برای کم تخمین زدن و اندک جلوه دادن جمعیت ایران کاملاً ملموس است. دبلیو. مورگان شوستر مدیرکل آمریکایی مالیه ایران در خصوص جمعیت ایران در اوایل قرن بیستم چنین می‌گوید:

در مورد جمعیت ایران به نحو عجیبی آمار نادرست ارائه می‌دهند: آمار به اصطلاح

79. Caldwell Quarterly Report No. 5, 891. 00/1147, October 1, 1919.

80. Caldwell, Quarterly Report No. 6, 891. 00/1148, January 9, 1920.

سرشماری شصت سال پیش ظاهراً پایه ارقام پایی است که در برخی از کتابها ارائه می شود و خارجیان آن را می پسندند. درست است که پس از آن هیچ سرشماری ای صورت نگرفته است، اما اروپاییانی که با اوضاع آشنا هستند کل جمعیت را بین ۱۳,۰۰۰,۰۰۰ تا ۱۵,۰۰۰,۰۰۰ برآورد می کنند. جمعیت تهران طی چهل سال گذشته از ۱۰۰,۰۰۰ به ۳۵۰,۰۰۰ افزایش یافته است.^{۸۱}

از برکت نتایج انتخابات تهران در پاییز ۱۹۱۷، نزدیک به ۷۵,۰۰۰ رأی در تهران و روستاهای اطراف جمع آوری شد. به گزارش روزنامه ایران دوازده نماینده منتخب ۵۵,۱۳۱ رأی به دست آورده بودند.^{۸۲} با در نظر گرفتن آنکه مردان بیست و یک سال به بالا حق رأی داشتند و با در نظر گرفتن متوسط جمعیت برای هر خانواده در حدود شش نفر (نظر سوبوتینسکی ای)، در ذیل آمده است) جمعیت تهران و حومه در سال ۱۹۱۷ به راحتی می توانست ۵۰۰,۰۰۰ نفر باشد که با اظهارات شوستر هماهنگی دارد. به علاوه، برآورد شوستر از جمعیت ایران در حدود سال ۱۹۰۰ بالغ بر ۱۳,۰۰۰,۰۰۰ تا ۱۵,۰۰۰,۰۰۰ با برآورد رقم جمعیت ۲۰,۰۰۰,۰۰۰ سال ۱۹۱۴ به توسط راسل همخوانی دارد. به عنوان مثال، کشیش راسل طی گزارشی در خصوص مناسبات ایران و روس به تاریخ ۱۱ مارس ۱۹۱۴ می نویسد: «ایران به بزرگی استرالیا، آلمان و فرانسه با جمعیتی حدود ۲۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر است.»^{۸۳} راسل در گزارش مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۱۴، حجم عظیم آراء در انتخابات مجلس ایران را مورد بررسی قرار می دهد، و به «اهمیت مبارزه انقلابی ۲۰,۰۰۰,۰۰۰ آریایی در ایران اشاره می کند.»^{۸۴} همان طور که ذیلاً خواهیم دید، آمار ۲۰,۰۰۰,۰۰۰ راسل با حجم جمعیت شهری ایران و نسبت پایین جمعیت ساکن در نواحی شهری تأیید می شود.

در حقیقت، به نظر می رسد رقم ۲۰,۰۰۰,۰۰۰ بسیار محافظه کارانه و دست پایین است. به سادگی می توان گفت جمعیت شهری ایران در سال ۱۹۱۴ دست کم دو میلیون و نیم بوده است. طبق یک بررسی معاصر، دست کم دوازده درصد جمعیت در نواحی شهری زندگی می کردند. نتیجتاً جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴ دست کم

81. Shuster, *Strangling of Persia*. New York: The Century Press, lx.

82. Caldwell, dispatch 332 and enclosure, 891.00/924, October 10, 1917.

83. Russell, dispatch 584, 761.91/48, March 11, 1914.

84. Russell, dispatch 638, 891.00/828, June 14, 1914.

۲۱۰۰۰۰۰ نفر بوده است که با آمار راسل همخوانی دارد. از این رو، اظهارات راسل مبنی بر آنکه جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴ بیست میلیون بوده، معتبر است.

ارائه نادرست آمار جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴

همان‌طور که شوستر اشاره کرد، در این نکته که مورخان اقتصادی روسیه و بریتانیا تلاش زیرکانه‌ای برای ارائه نادرست و کم نشان دادن جمعیت ایران داشتند، تردیدی نیست. بهترین شاهد در این مورد مقالهٔ ال. ای. سوبوتسینسکی‌ای در سال ۱۹۱۳ است که بخشی از آن در کتاب عیسوی آمده است.^{۸۵} سوبوتسینسکی‌ای می‌گوید در سال ۱۹۱۰ حدود یکصد شهر و مرکز روستایی در ایران وجود داشت که بزرگ‌ترین آنها تهران (۳۵۰،۰۰۰) و تبریز (۳۰۰،۰۰۰) بودند. جمعیت بیست شهر بزرگ ایران یک میلیون و دویست و هشتاد هزار نفر بود. وی می‌گوید نسبت جمعیت شهری ایران حداکثر دوازده درصد کل جمعیت بود و برای این میزان کم دلایل خود را ارائه می‌دهد: در ایران هیچ کارخانه‌ای که در شهرها تأسیس شده باشد وجود ندارد تا برای جمعیت مهاجر به شهر درآمدزا باشد و منجر به جمع شدن مردم در شهرها شود؛ به علاوه، شهرهای ایران در مقایسه با زندگی روستایی هیچ خدمات و تسهیلات رفاهی ندارند. نیز در ایران آن عامل قوی رشد شهرهای اروپایی، از قبیل بانکهای اعتباری که بر املاک شهری وام بدهند، وجود ندارد. و سرانجام آنکه هنوز در ایران زمان آن فرا نرسیده است که تولید مواد غذایی در روستاها به واسطه استفاده از ابزارهای جدید به نیروی کار کمی نیاز داشته باشد. به این ترتیب، در زمانی که در بسیاری از کشورها یک‌چهارم جمعیت در شهرها زندگی می‌کنند، در ایران جمعیت شهری از دوازده درصد تجاوز نمی‌کند.

با وجود این، او، با یک آشفتگی شگفت‌آور در استدلال منطقی، به این نتیجه می‌رسد که جمعیت ایران در سال ۱۹۱۰ دست‌کم ده میلیون نفر بوده است. به قول خود وی، جمعیت شهری ایران در سال ۱۹۱۰ دست‌کم دو میلیون بوده است. به عبارت

85. Sobotsinskii, L.A. *Persiya: Statistiko-ekonomicheskii ocherk* (St Petersburg, 1913) pp. 11-18.

Reproduced in Charles Issawi (edited), *The Economic History of Iran, 1800-1914*. Chicago:

The University of Chicago Press, 1971. pp. 33-35.

دیگر، هشتاد شهر دیگر ایران ۸۰۰,۰۰۰ نفر جمعیت داشته است. ما می‌دانیم این رقم بسیار محافظه‌کارانه است؛ زیرا طبق آمار ژیلبر، جمعیت شهری در سال ۱۹۰۰ دست‌کم یک میلیون و هشتصد هزار نفر بوده است.^{۸۶} همچنین می‌دانیم برخی از روستاها از قول سوبوتسینسکی‌ای در حقیقت شهرهایی با جمعیت ده هزار نفر یا بیشتر بوده‌اند. یکی از آن‌ها روستای تفت در نزدیکی یزد است: «بیشتر روستاها چند خانه بیشتر ندارند، گرچه گاه روستای بزرگی مانند تفت (نزدیک یزد) دیده می‌شود که حدود ۱۰,۰۰۰ زن و مرد در آن زندگی می‌کنند.» با توجه به نسبت ۱۲ درصدی جمعیت دو میلیونی شهری در می‌یابیم که کل جمعیت شانزده میلیون و هفتصد هزار نفر بوده است، و به رقم ۱۵ میلیونی شویستر نزدیک است.

روش مورخان بریتانیایی در اثبات اینکه جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴ ده میلیون نفر بوده حاکی از میزان تمایل آنها به تحریف آمار جمعیت ایران است. جولیان بریر در مقاله سال ۱۹۶۸ خود نخست دو آمار جمعیتی برای دوره ۱۹۰۰ تا ۱۹۶۶ ارائه می‌کند. یکی از آن دو، آمار مهدی امانی، استاد جمعیت‌شناسی دانشگاه تهران است که به روش (سیر قهقهرایی)^{۸۷} محاسبه شده است. نقطه آغاز، سرشماری سال ۱۹۵۶ است که جمعیت در آن زمان هجده میلیون و نهصد و هفتاد هزار نفر است. طی سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۵۶ سه دوره متمایز با میزان رشد سالانه متفاوت مفروض است: از ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۵ (رشد ۲/۰٪)، ۱۹۲۶ تا ۱۹۴۵ (۱/۵٪) و ۱۹۴۶-۱۹۵۶ (۲/۵٪). با روش برآورد قهقهرایی و با

۸۶ در شرح سوبوتسینسکی‌ای، تهران بالاترین رقم ۳۵۰,۰۰۰ دارد (مانند شویستر)، پس از آن تبریز با ۳۰۰,۰۰۰ در رده دوم قرار دارد (ژیلبر رقم ۲۰۰,۰۰۰ را ارائه می‌دهد). همچنین می‌دانیم این ارقام بسیار محافظه‌کارانه‌اند. به عنوان مثال، جمعیت اصفهان را ۸۰۰,۰۰۰ نفر عنوان کرده‌اند، اما می‌دانیم که جمعیت اصفهان در سال ۱۹۰۰ بیش از ۱,۰۰۰,۰۰۰ بوده است. در نتیجه، جمعیت اصفهان و تهران و تبریز به عنوان سه شهر بزرگی با جمعیتی بیش از ۱,۰۰۰,۰۰۰ نفر بوده است. یک نمونه از آمار نادرست مربوط به جمعیت ارومیه است که ۲۰,۰۰۰ نفر ذکر شده است. می‌دانیم که این آمار بسیار دست پایین است زیرا در سال ۱۹۱۸، حدود ۵۰,۰۰۰ مسیحی به علت حمله ارتش ترکیه شهر را ترک کردند در حقیقت، خود دانسترویل جمعیت این شهر را ۸۰,۰۰۰ نفر ذکر می‌کند. (مآخذهای دانسترویل، ص ۱۷۹). ارقام دیگر نیز به همین صورت است. به عنوان مثال سوبوتسینسکی‌ای در سال ۱۹۰۹ برای همدان رقم ۵۰,۰۰۰ داده است و سرگرد داناو جمعیت ۷۰,۰۰۰ نفر را در سال ۱۹۱۸ برای این شهر ذکر می‌کند. (داناو، مأموریت ایران، ص ۱۱۷) دانسترویل برای قزوین در سال ۱۹۰۹ جمعیت ۴۰,۰۰۰ نفری و در سال ۱۹۱۸ رقم ۵۰,۰۰۰ نفری ارائه می‌دهد. با در نظر گرفتن اینکه شمار مراکز شهری در ایران صد بود، کل جمعیت شهری ایران دست‌کم ۲/۵ میلیون نفر بوده است.



[۲۶۰-۱۲۴ ط]

استفاده از ارقام سال ۱۹۵۶ و با توجه به رشد جمعیت در دوره‌های مختلف، برآورد آمانی برای جمعیت سال ۱۹۱۱ ده میلیون و نهصد و چهل هزار نفر است. برآورد دیگر روش «آمارگیری همیشگی جمعیت»^{*} است که شمار تخمینی تعداد تولدها در دوره‌های پنج ساله و با فرض امید زندگی سی ساله است. طبق این روش جمعیت سال ۱۹۱۱ حدود دوازده میلیون و یکصد و نود هزار نفر تخمین زده می‌شود.

بربر سپس تخمین خود را مطرح و ادعا می‌کند که این تخمین «نزدیک‌ترین برآورد به حقیقت» است. برآورد او برای جمعیت سال ۱۹۱۱ ده میلیون و شصت و شش هزار

* perpetual inventory of population.

است که تا سال ۱۹۱۴ به ده میلیون و هشتاد و نه هزار نفر افزایش یافته است. روش او در این محاسبه روش «برآورد قهقرایی»^{*} است. اما او از رقم شاخص سرشماری ۱۹۵۶ (بیست میلیون و سی و هشت هزار نفر) و نرخهای متفاوت رشد جمعیت در دوره‌های مختلف استفاده می‌کند. به عنوان مثال، او چنین می‌پندارد که میزان رشد جمعیت برای سال ۱۹۰۰-۱۹۱۹، ۰/۷۵٪ بوده و بربر معتقد است که این رقم هم به لحاظ تاریخی و هم جمعیت‌شناسی قابل قبول است. مبنای اصلی این توجیه آن است که «شیندلر، سیاح معروف، آمار سالهای ۱۸۷۵-۱۹۱۰ را ارائه داده»، و بعد هم از آنها در کتابچه سری وزارت خارجه در سال ۱۹۱۹ استفاده شده است.^{۸۷}

به هر حال، نکته بسیار جالب و روشنگر در تخمین جمعیت ایران به توسط جولیان بربر و این ادعای وی که «این دقیق‌ترین تخمین قریب به حقیقت» آن است که هیچ اشاره‌ای به قحطی بزرگ سال ۱۹۱۷-۱۹۱۹ نشده است، حتی یک کلمه. به نظر می‌رسد که نویسنده کاملاً از این واقعه بی‌خبر است. همچنین کاملاً واضح است که در «هندبوک» [دستنامه] سال ۱۹۱۹ وزارت خارجه در مورد ایران سعی شده قحطی بزرگ سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۹ مخفی بماند. ظاهراً این هندبوک هیچ مطلبی در خصوص قحطی بزرگ ندارد. زیرا اگر مطلبی داشت، در کتاب بربر خود را نشان می‌داد. به گفته والاس اسمیت موری، کاردار سفارت آمریکا، این قحطی یک سوم جمعیت ایران را به کام مرگ فرو برد، قحطی‌ای که به گفته منابع انگلیسی نظیر ژنرال دانسترویل، سرگرد داناو و ژنرال سایکس، شمار بسیاری از مردم را به هلاکت رساند. به همین ترتیب، گزارش وضعیت بسیار محرمانه سال ۱۹۲۱ درباره ایران که به امضای لرد کرزن رسیده است، عاری از هرگونه مطلبی در خصوص قحطی است. این سند بسیار مهمی است که طی آن به دولت آمریکا به صورت قاطعانه هشدار می‌دهد که «ایران دارای منافع بسیار مهمی برای انگلیس است». غفلت و قصور بربر در اشاره به قحطی بزرگ سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۹ به تنهایی کافی است تا برآوردهای ظاهراً علمی وی از جمعیت ایران طی سالهای ۱۹۰۰-۱۹۱۸ مردود شناخته شود. بعدها ژیلیر از ارقام بربر برای برآورد

* backward projection method.

87. Julian Bharici, "A Note on the Population of Iran, 1900-1906," *Population Studies*, volume xxii, No.2, July 1968, 273-279.

جمعیت ایران طی نیمه دوم قرن نوزدهم بهره جست.^{۸۸}

ناقوس مخوف

جمعیت ایران در سال ۱۹۱۹

با رد کردن برآورد بریر از جمعیت ایران در سالهای ۱۹۰۰-۱۹۱۸، توجه به این نکته مهم است که کار بریر در مقاله سال ۱۹۶۸ ارائه تخمین نسبتاً خوبی از جمعیت ایران برای سالهای ۱۹۱۹-۱۹۶۶، با استفاده از دو سرشماری ۱۹۵۶ و ۱۹۶۶، و بهره‌گیری از روش برآورد قهقراپی است. با آنکه آمارهای او در خصوص سالهای ۱۹۰۰-۱۹۱۸ کاملاً گمراه‌کننده است، اما ارقام او برای سال ۱۹۱۹ و پس از آن مفید است زیرا مبتنی است بر سرشماری سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۶. سالهای پس از ۱۹۱۹ بدون قحطی و بیماری‌های همه‌گیر بود. جمعیت ایران، همان‌طور که بریر اشاره کرده، حدود یازده میلیون نفر بوده است. جمعیت سال ۱۹۱۴ دست‌کم بیست میلیون بود و جمعیت شهری حدود دوازده درصد کل جمعیت، یعنی دست‌کم دو میلیون و نیم بود. در سال ۱۹۰۰ جمعیت شهری نزدیک به یک میلیون و هشتصد هزار نفر بود.^{۸۹} اگر جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴،

88. Glibar, Gad G1 " Demographic Development in late Qajar Persia." Asian and African studies, vol.ii, No.2, 1976, 125-156.

به عنوان مثال، ژیلبر در مورد یکی از روشهای مورد استفاده برای به دست آوردن آمار «جمعیت‌شناختی»، برآوردهای بریر را از جمعیت ایران در سال ۱۹۰۰ (۹,۸۶۰,۰۰۰) استفاده می‌کند و می‌گوید که در این دوره ۵۸ مرکز شهری با جمعیتی معادل ۱,۸۰۰,۰۰۰ نفر در ایران وجود داشته است. او سپس نتیجه می‌گیرد که نرخ جمعیت شهری به کن جمعیت هجده درصد بوده است. در مقایسه با ژیلبر، سوبوتسکی‌ای می‌گوید که نسبت جمعیت شهری ایران بیش از دوازده درصد کل جمعیت نیست.

۸۹ این نکته که دست‌یابین گرفتن جمعیت ایران در سالهای قبل از جنگ جهانی در طی این سالها مورد تردید واقع نشده، جانب توجه است. می‌دانیم که جمعیت شهری ایران در سال ۱۹۱۰ دست‌کم ۲,۵۰۰,۰۰۰ نفر بود و تعداد مراکز شهری کشور نیز کمتر از صد نبود. پرجمعیت‌ترین شهر تهران بود (که طبق آمار شوستر و سوبوتسکی‌ای ۳۵۰,۰۰۰ نفر و طبق نظر ژیلبر ۲۸۰,۰۰۰ نفر بوده است). شهر دوم تبریز بود (با جمعیت ۳۰۰,۰۰۰ نفر بر اساس برآورد سوبوتسکی‌ای و ۲۰۰,۰۰۰ بر اساس برآورد ژیلبر) و اصفهان (۱۰۰,۰۰۰ نفر بر اساس نظر ژیلبر و ۸۰,۰۰۰ نفر بر اساس سوبوتسکی‌ای). این سه شهر به تنهایی ۷۵۰,۰۰۰ نفر جمعیت داشتند. به علاوه شهرهای بسیاری با جمعیتی در حدود ۵۰ تا ۱۰۰ هزار نفر در کشور وجود داشت مانند مشهد، همدان، شیراز، ارومیه، قزوین، کرمانشاه، کرمان، یزد و غیره. حتی جمعیت خوری ۵۰,۰۰۰ نفر بود. زنجان کوچک در ۱۹۱۸، ۲۴,۰۰۰ نفر جمعیت داشت. خلاصه آنکه جمعیت شهری ایران در

۲۰ میلیون بوده باشد، با میزان عادی رشد جمعیت در سال ۱۹۱۹ به ۲۱ میلیون نفر می‌رسیده از آمار سال بعد چنین برمی‌آید که افراد بسیاری طی جنگ جهانی اول نابود شدند. جمعیت ایران در سال ۱۹۲۰ به توسط کالدول و سایکس ده میلیون نفر برآورد شده است.^{۹۰}

صنعتی که در نتیجه قحطی این سالها آسیب سختی دید، صنعت فرش ایران بود و بحث کالدول از صنعت قالیبافی و کمبود شدید نیروی انسانی حاکی از میزان تلفات قحطی بود: «ایران به استثنای قالی هیچ صنعت دیگری ندارد. از این رو تحریم [آلمان] چندان تأثیری در اوضاع اقتصادی ایران ندارد، زیرا میزان صادرات قالی ایران به آلمان قابل توجه نیست.» عامل نابودی صنعت فرش ایران «نرخ نامطلوب حاکم بر بازار تبادل ارز، و افزایش چشمگیر در حقوق کارگران» بود. قحطی منجر به کاهش چشمگیر نیروی کار، و کارگر ایرانی به «گران‌ترین کارگر دنیا تبدیل شد.» کالدول می‌نویسد:

غالباً می‌گویند کارگر ساده ایرانی در دنیا، با توجه به کارآیی، بالاترین حقوق را می‌گیرد. به عنوان مثال روزانه ۴ قران دریافت می‌کند که با نرخ تبادل کنونی معادل هفتاد و پنج سنت طلا است. اکنون کارگر ساده آمریکایی دست‌کم شش برابر آن دریافت می‌کند که در نتیجه اجرت روزانه او چهار دلار و پنجاه سنت می‌شود.^{۹۱}

یکی دیگر از پیامدهای قحطی، کاهش جمعیت تهران است. در سال ۱۹۱۷، جمعیت تهران، بر اساس تعداد آراء در تهران دست‌کم ۴۰۰,۰۰۰ نفر بود. در سال ۱۹۲۴، رابرت

→ سال ۱۹۱۰ دست‌کم دو و نیم میلیون بود و در سال ۱۹۱۴ به راحتی می‌توانست به رقم سه میلیون برسد. حتی با فرض اینکه در سال ۱۹۱۴ جمعیت شهری ایران ۲/۵ میلیون نفر بوده و با توجه میزان هجده درصدی جمعیت شهری ژلیبر به کل جمعیت، جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴، ۱۴ میلیون نفر بوده است. اما می‌دانیم که جمعیت شهری ایران از سال ۱۹۱۰ به بعد افزایش یافت و در سال ۱۹۱۴ از دو و نیم میلیون نفر تجاوز کرد. همچنین برایمان روشن است که جمعیت هجده درصدی ژلیبر بسیار بالاست. آمار سوپرتسنکی‌ای منطقی‌تر است. حتی با فرض رقم بسیار پایین دو و نیم میلیونی جمعیت شهری برای سال ۱۹۱۴ و با توجه به نرخ دوازده درصدی جمعیت شهری به کل جمعیت، جمعیت ایران ۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰ می‌شود. رقمی که راسل، وزیر مختار آمریکا در مناسبت‌های مختلف، به ویژه در زمان انتخابات مجلس سوم، ارائه می‌دهد.

90. Caldwell, Quarterly Report No.7, 891.00/1157, April 10, 1920; Sykes, *History of Persia*, Volume I, p.13.

91. Caldwell Quarterly Report, No. 5, 891.00/1147, October 1, 1919.

دبلیو، ایمبری، نایب کنسول آمریکا جمعیت تهران را ۲۰۰،۰۰۰-۱۵۰،۰۰۰ نفر برآورد کرد. ۹۲
 از ارقام بریر با اطمینان می توان گفت که جمعیت ایران در سال ۱۹۱۹ یازده میلیون
 بوده است. بعد، دست کم ده میلیون در کام مرگ فرورفتند و تخمین ضمنی موری از ۶-۷
 میلیون تلفات قحطی کم نمایی است. چهل سال طول کشید تا ایران جمعیت سال ۱۹۱۴
 خود را بازیابد. بریر جمعیت سال ۱۹۳۰ را دوازده میلیون و نیم (چارلز سی. هارت سفیر
 آمریکا سیزده میلیون) تخمین زده است. رقم سال ۱۹۴۱ چهارده میلیون و هشتصد هزار
 نفر است (لویی جی. دریفوس، سفیر آمریکا رقم پانزده میلیون را به دست داده است).
 در سرشماری سال ۱۹۵۶ بود که جمعیت ایران به بیست میلیون و چهارصد هزار نفر
 رسید. قحطی ایران در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۹ یکی از بزرگترین قحطیهای تاریخ بود و
 بدون تردید بزرگترین فاجعه ای است که ایران به آن مبتلا شده است. تاریخ نمی تواند
 بدون آگاهی از این قحطی، از سالهای بعد ایران شناخت صحیحی داشته باشد. یافتن
 موارد مشابه آن در تاریخ دشوار است. تنها یک چیز بسیار روشن است. ایران بیچاره
 «بیطرف» بزرگترین قربانی جنگ بزرگ بود. هیچ یک از دو طرف متخاصم، خواه به

صورت نسبی و خواه مطلق، تلفاتی با این وسعت متحمل نشدند. امر محسوب می شود
 و نام آن نژده بر اینده محققان حکومتی که با زنده ماندن می نودند
 سختترین مجازاتها در انتظار دارند. در هیچی سهمگین بود
 آن افعال می شد افراد بسیاری از
 شبکه فرار گرفته و یا اعدام شدند.
 میان زندانیان و بیژند استلال رایج شده است.

۱. رشادته سبگار
 ۲. رشادته سبگار
 ۳. رشادته سبگار
 ۴. رشادته سبگار
 ۵. رشادته سبگار
 ۶. رشادته سبگار
 ۷. رشادته سبگار
 ۸. رشادته سبگار
 ۹. رشادته سبگار
 ۱۰. رشادته سبگار

سوپرتسینسکی ای

دیگران

تهران	۲۵۰,۰۰۰	(شوستر) ۳۵۰,۰۰۰ و (ژیلبر) ۲۸۰,۰۰۰
تبریز	۳۰۰,۰۰۰	(ژیلبر) ۲۰۰,۰۰۰
اصفهان	۸۰,۰۰۰	(ژیلبر) ۱۰۰,۰۰۰
مشهد	۷۰,۰۰۰	(ژیلبر) ۸۰,۰۰۰
کرمان	۵۰,۰۰۰	(ژیلبر) ۶۰,۰۰۰
شیراز	۳۰,۰۰۰	(سایکس) ۵۰,۰۰۰ و (ژیلبر) ۶۰,۰۰۰
یزد	۵۰,۰۰۰	(ژیلبر) ۵۰,۰۰۰
کرمانشاه	۵۰,۰۰۰	
همدان	۵۰,۰۰۰	(داناهاو، ۱۹۱۸) ۷۰,۰۰۰
قزوین	۴۰,۰۰۰	(دانسترویل ۱۹۱۸) ۵۰,۰۰۰
ارومیه	۲۰,۰۰۰	(دانسترویل ۱۹۱۸) ۸۰,۰۰۰
قم	۳۰,۰۰۰	
رشت	۳۰,۰۰۰	
خوی	۵۰,۰۰۰	
صحنه	۳۰,۰۰۰	
بوشهر	۱۵,۰۰۰	
نیشابور	۱۰,۰۰۰	
شاهرود	۱۰,۰۰۰	
محمدره	۱۰,۰۰۰	
شوشتر	۱۰,۰۰۰	
زنجان	۲۴,۰۰۰	(داناهاو، ۱۹۱۸) ۲۴,۰۰۰
بیجار	۱۰,۰۰۰	(داناهاو، ۱۹۱۸) ۱۰,۰۰۰
میانه	۷,۰۰۰	(داناهاو، ۱۹۱۸) ۷,۰۰۰

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی